

این پژوهش با عنوان «توصیف ساختواژی اسم و صفت در گویش گروسی (بیجاری)» به توصیف ساختواژی (صرف) و فرایندهای ساختواژی اسم و صفت کردی گروسی می‌پردازد و پژوهشگر سعی کرده است توصیف ساختواژی از اسم و صفت را در این گویش نشان دهد. در این پژوهش ساختار ۷۸۰ اسم و صفت که به طور تصادفی از کتابهای «فرهنگ گروس»، (سریش آبادی و سهرابی، ۱۳۸۸) و «فرهنگ لغت مردم دیار بیجار»، (هاشم نیا و ملک محمدی، ۱۳۸۰) انتخاب شده اند، بر اساس نظریه ی ساختگرایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین مطالب تکمیلی دیگر همراه با شَم زبانی پژوهشگر که خود گویشور این گویش می‌باشد، در این بررسی مورد استفاده قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ساختار واژگان این گویش به طور کلی در دو دسته ی ساده و ناساده قرار می‌گیرند. واژگان با مقولات دستوری اسم و صفت جزء واژگان باز هستند. دارای ساخت‌های ساده، مشتق، مرکب و مشتق مرکب‌اند. فرایندهای اشتقاق، ترکیب، اشتقاق ترکیب، قرض‌گیری و تکرار از مهم‌ترین و پر بسامدترین فرایندهای ساختواژی هستند. همچنین فرایندهای دیگری از جمله اختصار سازی هم در گویش گروسی زبان کردی وجود دارد ولی بسامد آن بسیار کم است و از سوی دیگر محوریت پژوهش محسوب نمی‌شوند چون این پژوهش روی فرایندهای ترکیب، اشتقاق، اشتقاق-ترکیب، قرض‌گیری و تکرار متمرکز بوده است.

کلیدواژه: اسم، صفت، فرایندهای ساختواژی، گویش گروسی، زبان کُردی

بیان مسئله

زبان کردی یکی از زبانهای کهن و زنده ایست که در تقسیم بندی زبان‌ها در شاخه اصلی زبان‌های هند و اروپایی و جزو زبان‌های ایرانی قرار می‌گیرد که خود شامل چهار گویش اصلی کرمانجی شمالی، کرمانجی مرکزی، هورامی و گویش‌های جنوبی و تعداد زیادی زیر گویش است که از هر یک از این گویش‌ها جدا می‌شوند و این باعث می‌شود تا دایره واژگانی این زبان بسیار گسترده باشد. (سهرابی و سریش آبادی ۱۳۹۳). گویش کردی گروسی یکی از گویش‌های کردی جنوبی است که در حال نابودی است. که کارهای جدی و علمی خیلی نادری در زبان شناسی بر روی آن انجام گرفته است (یاوری ۱۳۹۱). متأسفانه، امروزه گویش کردی گروسی با آسیبی جدی مواجه است که گریز کرد زبانان از زبان اصیل و زبان اجدادشان و ورود واژه‌های بیگانه به این زبان است. در حالیکه گویش کردی گروسی گویشی بسیار کهن و با اصالت است، متأسفانه ترجیح دادن صحبت با سایر زبان هابر گویش کردی گروسی، آسیبی است که علاوه بر لطمه زدن به اصالت زبان، موجب تغییر در فرهنگ و همچنین فراموشی واژه‌هایی است که پیشینیان کرد زبان ما آن را بکار می‌گرفتند. بسیاری را عقیده بر این است که اکثر زبان‌ها در هزاره ی سوم نابود می‌شوند. در رویارویی با تغییرات، پیشرفت‌ها و چالش‌های دنیای امروز برخی از گویش‌های زبان کردی دچار واپسگرایی شده اند، فروکاستی‌های واژگانی خصوصاً در زمینه ی علوم گوناگون و تکنولوژی امروزی به وضوح در آن‌ها دیده میشود. بسیاری از واژگان زبان‌های دیگر چون فارسی، انگلیسی، ترکی،... در آن‌ها دیده میشود که جایگزین واژه‌های بومی شده اند و در مراحل بعدی نظام‌های آوایی، نحوی و معنایی را تحت تاثیر قرار داده و زمینه ی نابودی آن‌ها را فراهم نموده است. با این وصف تغییرات زبانی امری محتمل و حتمی است و این اهمیت مسئله را روشن می‌سازد. (رحیمی ۱۳۸۹). با توضیحاتی که داده شد، گویش کُردی گروسی در معرض نابودی و فراموشی است. در این پژوهش بر آنیم تا با بررسی ساختواژی (اسم و صفت) گامی در جهت جلوگیری از فراموشی و نابودی این گویش اصیل و زیبا برداریم و به علاوه توصیف زبان شناختی دقیقی از این گونه زبان کردی فراهم آوریم. با بررسی‌های علمی و زبان شناختی گویش‌ها، میتوان از زبان‌ها و گویش‌های در خطر انقراض حمایت کرد. افراد با مطالعه این پژوهش‌های زبان شناختی در مورد گویش‌ها، بیشتر با آنها آشنا میشوند و زبان که نمادی از فرهنگ یک منطقه است از خطر نابودی مصون میماند.

۸-۱- سؤالات پژوهش

- ۱- طبق قواعد ساختواژی، اسم‌های گویش کُردی گروسی چگونه نمود پیدا می‌کنند؟
- ۲- صفت‌های گویش کُردی گروسی با استفاده از کدام قواعد ساختواژی ساخته میشوند؟
- ۳- کدام یک از فرایندهای واژه سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کُردی کاربرد بیشتری دارند؟

- ۱- اسم‌های گویش‌گرددی گروسی ساخت‌های ساده و ناساده یعنی (مشتق، مرکب و مشتق مرکب) دارند.
 - ۲- صفت‌های گویش‌گرددی گروسی با استفاده از قواعد ساخت کلمات مرکب و مشتق مرکب ساخته می‌شوند.
 - ۳- فرایندهای واژه‌سازی اشتقاق، ترکیب، اشتقاق-ترکیب، سرواژه‌سازی و قرض‌گیری بیشترین کاربرد را در ساخت اسم و صفت در گویش‌گرددی گروسی دارند.
- ضرورت انجام پژوهش

زبان‌گرددی با مجموعه گویش‌های مختلف شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است که با پشتوانه‌ای تاریخی مراحل دشواری را طی کرده است. در میان شش-هفت هزار زبان موجود در زمره ی چهلمین زبان زنده ی دنیا به لحاظ تعداد گویشوران به حساب می‌آید (رحیمی ۱۳۸۹).

گویش گروسی یکی از گویش‌های زبان‌گرددی است که زبان مادری منطقه گروس می‌باشد. کردهای ناحیه ی گروس بر فراز زاگرس از گل‌های بالنده گلستان ایران هستند و ریشه‌ای به درازای تاریخ، در اعماق این سرزمین دارند. بطوریکه وجود سنگ نوشته‌هایی با قدمت هفت هزار سال در این منطقه سند گویای تمدن درخشان ساکنین این ناحیه می‌باشد. قلمرو گروس باستان در دوره‌ای از تاریخ از خاور تا شمال قزوین و همدان، از باختر به کردستان و در شمال به خطه ی مراغه (تخت سلیمان) تا زنجان کنونی ادامه داشته است (مریوانی ۱۳۸۷).

این گویش در حال از بین رفتن و به تعبیری دیگر بی هویتی است. شاید بتوان گفت این گویش زیبا از زبان‌گرددی در مظلومیت کامل به سر میبرد چرا که در خطه و خواستگاهش یعنی همان بیجار گروس در حال فراموشی است و مظلومیت و مهجوریت گویش زیبایی گروسی از آنجایی بیشتر به گوش و چشم می‌آید که این روزها اکثر والدین به زبان فارسی با کودکانشان سخن می‌گویند و از آنجایی که بیشتر والدین به زبان فارسی تسلط کاملی در تکلم ندارند، زبان و گویش جدیدی را هنگام سخن گفتن با کودکانشان خلق کرده اند که باید از این باب زبانی بر زبان‌های ایران افزوده شود. برای پویایی گویش گروسی باید آنرا احیا و بازآودن واژه‌های بیگانه از گویش موجبات پایداری آن را فراهم ساخت. (کردستان، خبر) که این پژوهش در راستای اهمیت این موضوع انجام شده است.

با این وصف زبان‌گرددی در برخورد با روندهای امروز باید نخست قابلیت پذیرش اندیشه‌ها، تجربه‌ها و مفاهیم امروزی را داشته باشد و خود را با تحولات مختلف هماهنگ سازد. دودوم آنکه با استفاده از دانش‌های مختلف مثل زبان‌شناسی به نوعی خود را بازپروری و بازسازی کند و پایه پای زبان‌های دیگر خود را پیش ببرد. جمع‌آوری، بررسی و توصیف نظام‌های گوناگون گویش‌ها و زبان‌های مختلف ایران به جهت تهیه ی اطلس زبان‌های موجود حائز اهمیت است. بدون شک تنظیم اینگونه اطلس زبانی به ما کمک می‌کند که هم ارتباط زبان‌ها و گویش‌ها را با یکدیگر و هم ارزش رابطه ی تاریخی آن‌ها را بهتر بشناسیم و به شیوه‌ای هم میتوان رد پای زبان‌های کهن را در واژگان و دستور آن‌ها ردیابی و بازسازی کرد. مجموعه زبان‌های مختلف ایرانی مجموعه ی بکری هستند که می‌توان با شناخت و بازسازی آنها ویژگی‌ها و قابلیت‌های آنها را با برنامه ریزی زبانی مناسب احیا کرد. این پژوهش به لحاظ نظری نیز می‌تواند برای پژوهندگان زبان‌شناسی مفید باشد که مطالعه ی زبان‌ها و گویش‌ها وسیله‌ای برای شناخت فرهنگ و تمدن اقوام ملت‌ها باشد و نیز از تضعیف و نابودی آن‌ها جلوگیری کند (رحیمی ۱۳۸۹).

واژگان هر زبان همچون آجرهایی هستند که گرچه کوچک اند اما در تشکیل ساختارهای بزرگتر زبان نقش کلیدی دارند و یادگیری آن‌ها سنگ بنای یادگیری زبان است. یادگیری زبان بدون یادگیری واژه‌های آن امکان پذیر نیست، در نتیجه در همه ی فرایندهای یاددهی-یادگیری زبان، توجه به واژگان نیازی تردید ناپذیر است.

تغییرات واژگانی هر زبان امری انکار ناپذیر است ولی با توجه به اصول واژه‌سازی هر زبان بر اساس معیارها و قواعد حاکم بر واژگان قبلی و شناخت و توصیف آن‌ها اقدام مؤثری در راه واژه‌گزینی و واژه‌سازی برای آن زبان خواهد بود، همان کاری که در این پژوهش مد نظر است. ساخت واژه یا صرف، بخشی از زبان‌شناسی است که به توصیف ساختار و واژه‌ها می‌پردازد و از قرن بیستم به بعد توجه بسیاری از زبان‌شناسان را به خود جلب کرده است (رحیمی ۱۳۸۹).

شهرستان بیجار به جهت مجاورت با شهرهای (زنجان، همدان، تکاب، دیواندره، سنندج) با گویش‌های مختلف و تقابل‌های فرهنگی و زبانی با این مناطق از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است و این خود یکی از عواملی است که

ضرورت تحقیق در مورد گویش کردی بیجاری (گروسی) را ایجاب میکند یکی دیگر از ضرورت هایی که باعث ترغیب پژوهشگر به تحقیق و بررسی ساختوازی اسم و صفت در گویش کردی گروسی شد، این مسئله بود که بتوان با بهره‌گیری از این تحقیق گامی در راستای مشخص کردن فرایندهای واژه سازی دخیل در ساخت اسم‌ها و صفت‌های موجود در گویش کردی گروسی برداشته شود. همچنین از دیدگاه پژوهشگر، یکی دیگر از ضروریات این تحقیق آن است که با بررسی ساختوازی اسم و صفت‌ها در گویش کردی گروسی تفاوت‌های آن با زبان فارسی مشخص شود و از این راه به سایر پژوهشگران برای نوشتن کتاب‌ها یا مقالاتی با استفاده از گویش کردی گروسی کمک کرد.

از طرفی با دانستن این امر که فراهم آوردن منابع علمی و مدون از هر زبانی موجب حفظ آن زبان از تغییر و زوال می‌شود و برای گسترش و زنده نگه داشتن آن الزامی می‌باشد. بررسی ساختوازی اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی می‌تواند در جهت کمک به حفظ و تدوین نظام دستوری آن ضروری و مؤثر باشد. از طرفی دیگر بنا به دلایل مختلف و گسترده‌ای چون گسترش رسانه‌های عمدتاً فارسی زبان، گسترش ارتباطات، فقدان آموزش زبان کردی و نبود آن در رسانه‌ها و عوامل روانشناختی و جامعه‌شناختی گوناگون، بررسی این گویش در قالب توصیف ساختوازی اسم و صفت‌های آن برای شناخت بهتر نظام دستوری آن ضروری به نظر می‌رسد.

اهداف پژوهش

از اهداف این پژوهش یکی توصیف ساخت واژگان موجود در گویش کردی گروسی با مقولات دستوری اسم و صفت به لحاظ ساده و ناساده (مشتق، مرکب و مشتق مرکب) می‌باشد و مورد دیگر توصیف چگونگی فرایندهای واژه سازی در گویش کردی گروسی است و نیز از اهداف کاربردی پژوهش هم می‌توان به کارآمدی این پژوهش جهت مطالعات گزینشی و نیز تدوین اطلس متنی زبان و فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشاره نمود.

روش پژوهش

در این پژوهش از روش توصیفی تحلیلی استفاده می‌شود و داده‌های برگرفته از بررسی‌های کتابخانه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. داده‌ها از کتاب فرهنگ گروس (سهرابی و سریش آبادی ۱۳۹۰) جمع آوری می‌شوند. اسم‌ها و صفات موجود در این فرهنگ لغت را استخراج کرده و آنها از لحاظ ساختوازی بررسی می‌کنیم. منابع مورد استفاده دیگر نیز در کتاب شناسی ذکر شده است.

با توجه به اینکه روش تحقیق این پژوهش توصیفی است، لذا این پژوهش متغیر ندارد.

۱- اسم‌های گویش کردی گروسی ساخت‌های ساده و ناساده یعنی (مشتق، مرکب و مشتق مرکب) دارند.

۲- صفت‌های گویش کردی گروسی با استفاده از قواعد ساخت کلمات مرکب و مشتق مرکب ساخته می‌شوند.

۳- فرایندهای واژه سازی اشتقاق، ترکیب، اشتقاق- ترکیب، سرواژه سازی و قرض‌گیری بیشترین کاربرد را در ساخت اسم و صفت در گویش کردی گروسی دارند.

ضرورت انجام پژوهش

زبان کردی با مجموعه گویش‌های مختلف شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است که با پشتوانه‌ای تاریخی مراحل دشواری را طی کرده است. در میان شش-هفت هزار زبان موجود در زمره ی چهلمین زبان زنده ی دنیا به لحاظ تعداد گویشوران به حساب می‌آید (رحیمی ۱۳۸۹).

گویش گروسی یکی از گویش‌های زبان کردی است که زبان مادری منطقه گروس می‌باشد. کردهای ناحیه ی گروس بر فراز زاگرس از گل‌های بالنده گلستان ایران هستند و ریشه‌ای به درازای تاریخ، در اعماق این سرزمین دارند. بطوریکه وجود سنگ نوشته هایی با قدمت هفت هزار سال در این منطقه سند گویای تمدن درخشان ساکنین این ناحیه می‌باشد. قلمرو گروس باستان در دوره‌ای از تاریخ از خاور تا شمال قزوین و همدان، از باختر به کردستان و در شمال به خطه ی مراغه (تخت سلیمان) تا زنجان کنونی ادامه داشته است (مربانی ۱۳۸۷).

این گویش در حال از بین رفتن و به تعبیری دیگر بی هویتی است. شاید بتوان گفت این گویش زیبا از زبان کردی در مظلومیت کامل به سر می‌برد چرا که در خطه و خواستگاهش یعنی همان بیجار گروس در حال فراموشی است و مظلومیت و مهجوریت گویش زیبای گروسی از آنجایی بیشتر به گوش و چشم می‌آید که این روزها اکثر والدین به

زبان فارسی با کودکان نشان سخن می‌گویند و از آنجایی که بیشتر والدین به زبان فارسی تسلط کاملی در تکلم ندارند، زبان و گویش جدیدی را هنگام سخن گفتن با کودکانشان خلق کرده اند که باید از این باب زبانی بر زبان‌های ایران افزوده شود. برای پویایی گویش گروسی باید آنرا احیا و باز کردن واژه‌های بیگانه از گویش موجبات پایداری آن را فراهم ساخت. (کردستان، خبر) که این پژوهش در راستای اهمیت این موضوع انجام شده است.

با این وصف زبان گردی در برخورد با روندهای امروز باید نخست قابلیت پذیرش اندیشه‌ها، تجربه‌ها و مفاهیم امروزی را داشته باشد و خود را با تحولات مختلف هماهنگ سازد. دودوم آنکه با استفاده از دانش‌های مختلف مثل زبان شناسی به نوعی خود را باز پروری و بازسازی کند و پایه پای زبان‌های دیگر خود را پیش ببرد. جمع آوری، بررسی و توصیف نظام‌های گوناگون گویش‌ها و زبان‌های مختلف ایران به جهت تهیه ی اطلس زبان‌های موجود حائز اهمیت است. بدون شک تنظیم اینگونه اطلس زبانی به ما کمک می‌کند که هم ارتباط زبان‌ها و گویش‌ها را با یکدیگر و هم ارزش رابطه ی تاریخی آن‌ها را بهتر بشناسیم و به شیوه‌ای هم میتوان رد پای زبان‌های کهن را در واژگان و دستور آن‌ها ردیابی و بازسازی کرد. مجموعه زبان‌های مختلف ایرانی مجموعه ی بکری هستند که می‌توان با شناخت و بازسازی آنها ویژگی‌ها و قابلیت‌های آنها را با برنامه ریزی زبانی مناسب احیا کرد. این پژوهش به لحاظ نظری نیز می‌تواند برای پژوهندگان زبان شناسی مفید باشد که مطالعه ی زبان‌ها و گویش‌ها وسیله‌ای برای شناخت فرهنگ و تمدن اقوام و ملت‌ها باشد و نیز از تضعیف و نابودی آن‌ها جلوگیری کند (رحیمی ۱۳۸۹).

واژگان هر زبان همچون آجرهایی هستند که گرچه کوچک اند اما در تشکیل ساختارهای بزرگتر زبان نقش کلیدی دارند و یادگیری آن‌ها سنگ بنای یادگیری زبان است. یادگیری زبان بدون یادگیری واژه‌های آن امکان پذیر نیست، در نتیجه در همه ی فرایندهای یاددهی-یادگیری زبان، توجه به واژگان نیازی تردید ناپذیر است.

تغییرات واژگانی هر زبان امری انکار ناپذیر است ولی با توجه به اصول واژه سازی هر زبان بر اساس معیارها و قواعد حاکم بر واژگان قبلی و شناخت و توصیف آن‌ها اقدام مؤثری در راه واژه گزینی و واژه سازی برای آن زبان خواهد بود، همان کاری که در این پژوهش مد نظر است. ساخت واژه یا صرف، بخشی از زبان شناسی است که به توصیف ساختار و واژه‌ها می‌پردازد و از قرن بیستم به بعد توجه بسیاری از زبان شناسان را به خود جلب کرده است (رحیمی ۱۳۸۹).

شهرستان بیجار به جهت مجاورت با شهرهای (زنجان، همدان، تکاب، دیواندره، سنندج) با گویش‌های مختلف و تقابل‌های فرهنگی و زبانی با این مناطق از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است و این خود یکی از عواملی است که ضرورت تحقیق در مورد گویش گردی بیجاری (گروسی) را ایجاب میکند. یکی دیگر از ضرورت‌هایی که باعث ترغیب پژوهشگر به تحقیق و بررسی ساختار واژگی اسم و صفت در گویش گردی گروسی شد، این مسئله بود که بتوان با بهره‌گیری از این تحقیق گامی در راستای مشخص کردن فرایندهای واژه سازی دخیل در ساخت اسم‌ها و صفت‌های موجود در گویش گردی گروسی برداشته شود. همچنین از دیدگاه پژوهشگر، یکی دیگر از ضروریات این تحقیق آن است که با بررسی ساختار واژگی اسم و صفت‌ها در گویش گردی گروسی تفاوت‌های آن با زبان فارسی مشخص شود و از این راه به سایر پژوهشگران برای نوشتن کتاب‌ها یا مقالاتی با استفاده از گویش گردی گروسی کمک کرد.

از طرفی با دانستن این امر که فراهم آوردن منابع علمی و مدون از هر زبانی موجب حفظ آن زبان از تغییر و زوال می‌شود و برای گسترش و زنده نگه داشتن آن الزامی می‌باشد. بررسی ساختار واژگی اسم و صفت در گویش گروسی زبان گردی می‌تواند در جهت کمک به حفظ و تدوین نظام دستوری آن ضروری و مؤثر باشد. از طرفی دیگر بنا به دلایل مختلف و گسترده‌ای چون گسترش رسانه‌های عمدتاً فارسی زبان، گسترش ارتباطات، فقدان آموزش زبان گردی و نبود آن در رسانه‌ها و عوامل روانشناختی و جامعه‌شناختی گوناگون، بررسی این گویش در قالب توصیف ساختار واژگی اسم و صفت‌های آن برای شناخت بهتر نظام دستوری آن ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۱۱- اهداف پژوهش

از اهداف این پژوهش یکی توصیف ساختار واژگان موجود در گویش گردی گروسی با مقولات دستوری اسم و صفت به لحاظ ساده و ناساده (مشتق، مرکب و مشتق مرکب) می‌باشد و مورد دیگر توصیف چگونگی فرایندهای واژه سازی در گویش گردی گروسی است و نیز از اهداف کاربردی پژوهش هم میتوان به کارآمدی این پژوهش جهت مطالعات گزینشی و نیز تدوین اطلس متنی زبان و فرهنگستان زبان و ادب فارسی اشاره نمود.

۱-۱۲- روش پژوهش

در این پژوهش از روش توصیفی تحلیلی استفاده میشود و داده‌های برگرفته از بررسی‌های کتابخانه‌ای مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. داده‌ها از کتاب فرهنگ گروس (سهرابی و سریش آبادی ۱۳۹۰) جمع آوری می‌شوند. اسم‌ها و صفات موجود در این فرهنگ لغت را استخراج کرده و آنها از لحاظ ساختاروی بررسی می‌کنیم. منابع مورد استفاده دیگر نیز در کتاب شناسی ذکر شده است.

با توجه به اینکه روش تحقیق این پژوهش توصیفی است، لذا این پژوهش متغیر ندارد.

در این پژوهش ۷۸۰ اسم و صفت بصورت تصادفی از متون نوشتاری از جمله کتاب «فرهنگ گروس» (سهرابی و سریش آبادی ۱۳۹۰)، کتاب «ده لاقه ی دریا» (قره داغی ۱۳۹۵)، کتاب «یه ته سیبه دلدار» (رحیمی رضوان ۱۳۹۵)، کتاب «فرهنگ لغت مردم دیار بیجار (کردی-فارسی)»، (هاشم نیا و ملک محمدی ۱۳۸۰) و چند اثر دیگر که همگی از آثار پنجاه سال اخیر هستند انتخاب شده است. واژگان ابتدا از متون استخراج شده و بر اساس ساخت و مقولات دستوری آنها و با توجه به شم زبانی پژوهشگر و توضیحات کتاب‌های زبان شناسی نوین و دستور مثل: کتاب «دستور زبان» (گلفام ۱۳۸۹)، کتاب «گرامر» اثر پالمر و نیز کتاب «صرف» (شقایق ۱۳۹۵) و «ساخت واژه» (کاتامبا ۱۹۹۳) فهرست بندی شده اند تا زمینه را برای توصیف و تحلیل فراهم سازند.

جامعه آماری پژوهش متشکل از واژه‌های موجود در کتاب فرهنگ لغت گروش کردی گروسی و نیز تکیه بر دانش زبانی پژوهشگر که خود گویشور این زبان میباشد. در این پژوهش علاوه بر منبع مطالعاتی ذکر شده، از مکالمات گویشوران بومی مسن و غیر مهاجر نیز داده‌هایی بدست می‌آید که مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

در این پژوهش داده‌ها از واژه‌های موجود در کتاب فرهنگ لغت کردی گروسی و همچنین شم زبانی پژوهشگر گردآوری می‌شود که این واژه‌ها از لحاظ ساختاروی و فرایندهای واژه سازی بکاررفته در تشکیل آنها مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرند. در این پژوهش، کتاب‌های مرتبط با موضوع تحقیق و با ارزشی از زبان شناسان در این زمینه مورد مطالعه قرار گرفته است. به منظور جمع آوری اطلاعات در این پژوهش از مطالعات کتابخانه‌ای، مقالات، پایان نامه‌ها و پژوهش‌های داخلی و خارجی مرتبط با موضوع استفاده شده است. همچنین پایان نامه‌ها و مقالات بسیاری به اجمال مورد مطالعه قرار گرفته تا هرچه بیشتر به غنای این تحقیق افزوده شود. بطور کلی، میتوان از راه منابع اطلاعاتی الکترونیکی، منابع اطلاعاتی مکتوب و افراد مطلع و آگاه اطلاعات کافی را به دست آورد. داده‌ها بر اساس قواعد جهانی زبانشناختی قرار خواهند گرفت و انواع فرایندهای به کار رفته در ساخت واژه‌ها طبقه بندی و تحلیل خواهند شد.

۱-۱۳- تعریف اصطلاحات کلیدی

تعاریف و توصیف‌های گوناگونی برای زبان ارائه شده است.

۱-۱۳-۱- زبان

زبان مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که به وسیله آن مقصود خود را به دیگران می‌رسانیم. در زبان شناسی به هر واژه یک نشانه می‌گویند. این نشانه‌ها صوتی یا نوشتاری یا اشاره‌ای هستند. (نجفی، ۳۶-۳۴)

زبان فراورده خاص بشری است که انسانها هنگام بیان فکر و احساس و محتوایی به افراد دیگر، آنها را از مخارج خاصی ادا میکنند و طرف‌های مقابل این آواها را با گوش خود درمی یابند و می‌فهمند. (پورکن ترابانت ۱۳۸۸)

زبان یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است که نقش ارتباطی و پیام رسانی را میان افراد جامعه ایفا میکند. بین زبان و جامعه همبستگی وجود دارد. جامعه همواره در حال تحول و تغییر است تا با نیازهای زمان خود را منطبق کند و زبان نیز به تبع آن و نه به شدت آن، دچار تغییر میشود. (مدرسی ۱۳۶۸، ۷-۱۰)

۱-۱۳-۲- زبان گُردی

زبان گُردی یک زنجیره ی گویشی از زبانهای هند و اروپایی در شاخه زبان‌های ایرانی غربی است که کردها با آن سخن می‌گویند. کردی از زبانهای ایرانی شاخه شمال غربی است که با زبان فارسی و بلوچی خویشاوندی دارد. (مینورسکی ۱۳۸۲)

این زبان بنا به شواهد تاریخی و اقرار پژوهشگران، بازمانده و تپّور یافته ی زبان باستانی(مادی) است که حوزه ی توزیع آن در بخش وسیعی از خاورمیانه به نام کردستان در کشورهای ایران، عراق، سوریه، ارمنستان و ترکیه می باشد. (رخزادی ۱۳۷۹، ۱-۳۵)

زبان کُردی به گویش ها و لهجه های زیر تکلم میشود:

۱- کُردی شمال(کرمانجی):

سنجاری، بایزیدی، جدیکانی، ارفی، بوتانی، هکاری سورچی، کرمانجی، خراسانی، شکاک، وانی، جه زیری، بادینانی

۲- کُردی مرکزی(سورانی):

مکریانی، بوکانی، پشدری، خوشناوی، اربیلی، اردلانی، سلیمانیه ای، ورمالو ای، گرمیانی، کرکوک، روانزی، جافی

۳- کُردی جنوبی: کرمانشانی، کلهری، کردی ایلامی، دالاهویی، سنجابی، زنگه ای، کلپایی، گُروسی، عبدویی، دوانی، کرونی، لکی، کردی بغدادی

۳-۱۳-۱- گویش

گویش صورت تغییر یافته ای از زبان است که برای سخنگویان دیگر صورتهای زبانی قابل فهم نیست مانند طبری، گیلکی، کردی، پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم اند. (کلباسی ۱۳۷۰، ۱۴-۱۳)

اصطلاح گویش علاوه بر جنبه های تلفظی، توصیف کننده ی مشخصات دستوری و واژگانی نیز می باشد و بکارگیری گویش مستلزم یادگیری درآموزش است. (یول ۱۹۹۶، ۲۶۵)

۴-۱۳-۱- گویش کُردی گُروسی

گُروسی یکی از لهجه های زبان کُردی و گویش کُردی جنوبی است که در شهر بیجار گُروس و روستاهای اطرافش با آن سخن میگویند. منطقه ی گُروس، ناحیه ی وسیع و پهناوری در شمال شرقی استان کردستان با مرکزیت شهرستان بیجار است. گویش غالب مردمان این خطّه، کُردی گُروسی است. در منابع نوشته شده در مورد این منطقه در مورد زبان مردم گُروس آمده است که: زبان گفتگوی مردم منطقه ی گُروس کُردی گُروسی است و فقط بخش کرانی(حسن آباد با روستاهای اطراف آن) معمولاً به زبان ترکی تکلم می کنند. در منطقه ی زبان کُردی هم، همه به یک لهجه تکلم نمیکنند بلکه دولهجه ی جداگانه تشخیص داده می شود. ۱- لهجه ی گُروسی (از شعبه های لهجه ی کرمانشاهی) که لهجه ی غالب ساکنان گُروس را تشکیل میدهد. ۲- لهجه ی سورانی که روستاهای غربی و شمال غربی (به طرف سنندج و دیواندره) و منطقه ی بیجار را شامل می شود. (پاوری ۱۳۹۱)

۵-۱۳-۱- ساخت واژه:

ساختواژه شاخه ای از زبان شناسی است که به بررسی ساختمان درونی واژه ها و روابط حاکم بر آنها می پردازد. اصطلاح «ساختواژه» که از دانش زیست شناسی گرفته شده است و به معنی مطالعه صورتهای است، در زبان شناسی به معنی مطالعه صورت واژه ها است. البته منظور از صورت واژه ها، صورت آوایی نیست، بلکه منظور صورتی از واژه است که باعث تغییر معنی واژه می گردد. به عنوان مثال، افزودن وندی خاص به یک پایه باعث تغییر معنی آن پایه می شود (بوئر ۱۹۸۳، ۴).

صرف(ساختواژه) شاخه ای از زبان شناسی است که به مطالعه ساختمان درونی واژه ها و روابط حاکم بر آنها می پردازد. هدف نهایی مطالعات صرفی دست یافتن به نظریه ای است که دو منظور را برآورده سازد: نخست اینکه بتوان به کمک این نظریه ساختمان واژه در زبان مورد مطالعه را توصیف کرد و ایزاری برای شناسایی انواع واژه اعم از بسیط(غیر قابل تجزیه) و غیر بسیط(قابل تجزیه)، عناصر سازنده واژه های غیر بسیط و همچنین قواعد ساخت واژه را فراهم آورد. علاوه بر این، چنین نظریه ای باید بتواند موارد استثنایی و شرایط حاکم بر ساخت های رایج را نیز توصیف کند. دوم، دست یافتن به نظریه ای است که قدرت توصیف و تبیین حوزه صرف و دستور جهانی را داشته باشد(شقایق ۱۳۸۶، ۹). اندرسون (۱۸۹۸، ۴) هم بر این باور است که موضوع مورد مطالعه ساختواژه، ساختار

واژه‌ها می‌باشد و شیوه‌ای که ساختار واژه‌ها، ارتباط آنها با دیگر واژه‌ها، چه در ساخت‌های بزرگتری چون جمله و چه در تمام واژگان زبان منعکس می‌شود.

هسپل مٹ (۲۰۰۳، ۲-۳) نیز دو تعریف از ساختواژه ارائه می‌دهد: «۱- ساختواژه مطالعه‌ی هم‌گونی نظام مند صورت و معنای واژه‌ها است ۲- ساختواژه مطالعه‌ی ترکیب تکواژها می‌باشد. تعریف دوم ساده‌تر از تعریف اول است که ساختواژه را شبیه نحو می‌داند». شقاقی (۱۳۸۶). همچنین مطالعه ساختمان واژه را صرف (ساختواژه) مینامند و آنرا مطالعه صورتهای مختلف واژه و چگونگی ساخته شدن آنها در زبان در نظر می‌گیرد.

آرونف و فودمان (۲۰۱۱، ۱) می‌گویند: از نظر ریشه‌شناسی، ساختارشناسی به معنی بررسی شکل و صورت می‌باشد و در زبان‌شناسی اشاره به آن نظام ذهنی دارد که درواژه شناسی دخیل است و نیز می‌توان آن را شاخه‌ای از زبان شناسی دانست که به بررسی واژه‌ها، ساخت درونی آنها و چگونگی شکل‌گیری شان می‌پردازد.

ایران کلباسی (۱۳۸۰، ۱۸) «صرف» را بخشی از دستور زبان می‌داند که ساختواژه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. واحد بسط این تحلیل «واژک» است در ساخت واژه دو لایه تصریفی و اشتقاقی وجود دارد. بنابراین، صرف که به هر دو این لایه‌ها توجه دارد به دو قسمت «صرف تصریفی» و «صرف اشتقاقی» تقسیم می‌گردد.

اسم

اسم واژه‌ای است که برای صدا زدن و نامیدن یک شخص، حیوان، اشیاء، حس، موجود، مکان و... به کار می‌رود. اسم یا نام واژه یا نام یکی از مقوله‌های واژه در دستور زبان است. اسم کلمه‌ای است که می‌تواند مستقیماً نهاد جمله باشد و برای دلالت بر شخص، حیوان یا مفهومی به کار می‌رود.

تقسیمات اسم: اسم عام، خاص، ذات، معنی، ساده، مرکب، مشتق مرکب، معرفه، نکره، مفرد، جمع، جامد و مشتق.

انواع اسم: اسم آلت، صوت، مصغر، مصدر و اسم مصدر

کاربرد اسم در جمله: نقش نهادی، مفعولی، متممی، ندایی، تمییزی، قیدی و اضافی (انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۰)

اسم کلمه‌ای است که برای نامگذاری هر جاندار، بیجان و مفهومی به کار می‌رود. اسم عام، اسم خاص، اسم ذات و اسم معنی (خانلری ۱۳۷۷، ۴۶)

صفت

صفت کلمه‌ای است که حالت یا چگونگی چیزی یا کسی را می‌رساند و شامل انواع زیر است: صفت فاعلی، مفعولی، تفضیلی و نسبی (قریب و دیگران ۱۳۷۳، ۵۶)

صفت کلمه‌ای است که توضیحی به اسم می‌افزاید و بنابراین وابسته اسم است.

انواع صفت از نظر معنی: صفت توصیفی، عددی، اشاره‌ای، پرسشی و مبهم (خانلری ۱۳۴۳ (۱۳۷۳)، ۷۹-۱۸۲)

صفت کلمه‌ای است که همیشه در جمله همراه اسمی یا ضمیری به کار می‌رود و چونی و چندی آن را در جمله بیان می‌کند یا به نوعی آن را مشخص و محدود می‌سازد. (ارژنگ ۱۳۵۰، ۴۰)

صفت: حالت، مقدار و شماره یا یکی از چگونگی‌های اسم را می‌سازد.

انواع صفت به لحاظ مفهوم، مقدم و مؤخر بودن و ساخت: صفت بیانی، اشاره‌ای، شمارشی، پرسشی، تعجبی و مبهم.

انواع صفات بیانی: صفت ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت (انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۵، ۱۳۹)

صفت کلمه‌ای است که همراه اسم به کار می‌رود و به ویژگی چگونگی و حالت اسم اشاره می‌کند و در باره‌ی آن توضیح می‌دهد یا می‌خواهد

پیشینه مطالعاتی ساختواژه پژوهشگران خارجی

دستوربان سنتی مطالعه واژه‌ها و ارتباط آنها را با یکدیگر برای درک کارکرد زبان اساسی و محوری می‌دانستند. در گذر سالها توجه به ساختواژه جریان هموار و یکدستی نداشته است. ساختواژه در طول سالها و در نظریه‌های متفاوت گاه کانون توجه واقع می‌شده است و گاه نادیده گرفته می‌شده است.

رابینز (۱۳۷۰: ۶۹-۶۸) می‌نویسد که مطالعه واژه در غرب از زمان افلاطون و ارسطو در میان فیلسوفان و دستوربان رواج داشته است. افلاطون جمله را به دو بخش اسمی و فعلی تقسیم کرد و این تقسیم بندی سرآغاز تحلیلهای بعدی نحوی و صرفی بود. وی در رسائل خود هر جمله یونانی را به دو بخش تجزیه می‌کند: یکی را بخش اسمی، اوناما (onoma) و دیگری را بخش فعلی، ریما (rhema) می‌نامد. این تقسیم بندی حکم یک زیر بنای اساسی برای تحلیل نحوی و طبقه بندی واژه‌ها پیدا کرد. ارسطو طبقه بندی دیگری به این دو طبقه افزود. او همچنین واژه را واحدی زبانی توصیف کرد که معنا دارد، در ساخت جمله به کار میرود و قابل تجزیه به عناصر کوچکتر معنادار نیست. رواقیان بر تعداد انواع کلمه افزودند و مقوله‌های دستوری را نیز به شش مقوله افزایش دادند و مقولات را نیز دقیق‌تر توصیف کردند. (رابینز، ۷۴-۷۳)

تراکس ساختار زبان یونانی را در کتاب فن دستور خود توصیف کرده و تعداد انواع کلمه را به هشت طبقه عنوان کردند و کلمه را کوچکترین واحد ساخت جمله به شمار آوردند (رابینز، ۱۴۶-۱۰۸). در مطالعات زبانی قرن نوزدهم به پیروی از سنت مطالعات زبان لاتین به مطالعه واژه و صورتهای تصریفی آن موسوم به صیغگان می‌پرداختند تا تغییرات منظم صورتهای را که موجب تغییر معنی می‌شوند، دریابند. (بائر ۲۰۰۳، ۴)

رومیان نیز در زمینه زبانشناسی یافته‌های یونانیان را به عاریه گرفتند و در این میان «وارو» نخستین پژوهشگری است که از او درباره مسایل زبان شناسی و زبان لاتین آثاری به جا مانده است. او برای نخستین بار ساخت واژگانی و دسته بندی واژه‌ها در زبان لاتین انجام داده است. همچنین دوناتس و پریسکیانوس در قرون وسطی معتبرترین و جامع‌ترین دستور لاتین را ارائه دادند. (روبینز ۱۳۷۰، ۵۰-۴۶)

شایان ذکر است که نخستین بار اصطلاح ساختواژه را بودوئن دوکورتنی (۱۸۴۵-۱۹۲۹) در زبان شناسی اعمال کرد. مطالعات ساختواژه نقش مهمی را در نظریه ی هم ریشه بودن زبان‌های هند و اروپایی ایفا کرد. در قرن بیستم ساختارگرایان، برای تحلیل و توصیف زبان یک سطح جدا را تحت عنوان ساختواژه در نظر گرفتند. در سالهای (۱۹۴۵ الی ۱۹۶۰) کسانی چون بلمفیلد (۱۹۳۳) و یوجین نایدا (۱۹۴۹) به طور جدی به ساختواژه پرداختند و آن‌ها توانستند نشان دهند که واژه از ساختار درونی پیچیده‌ای برخوردار است، و این مسئله در حوزه ی صرف از اهمیت زیادی برخوردار بود. تا پیش از این عقیده غالب این بود که واژه واحد اصلی برای تحلیل‌های واژه شناختی است، در حالیکه ساختارگرایان نشان دادند که می‌توان واژه را به واحدهای ریزتری به نام تکواژ تقسیم کرد. تا پیش از ساختارگرایی آمریکایی به ساختواژه با عنوان صرف نگاه می‌شده است و صرف و نحو دو شاخه از دستور محسوب می‌شده‌اند. اما ساختارگرایان ساختواژه را به عنوان یک شاخه مستقل در زبان شناسی مطرح کردند. (<http://linguist87.blog fa.com>)

به عقیده کاتامباو استنهام (۲۰۰۶، ۳) ساختواژه تا پیش از قرن نوزدهم به عنوان رشته‌ای مجزا در زبان شناسی مطرح نبود. در اوایل قرن نوزدهم، ساختواژه در باز سازی زبانهای هند و اروپایی نقش بسزایی ایفا کرد. کاتامبا (۱۹۹۳، ۳) معتقد است که مطالعه صرف تا قرن نوزدهم به منزله شاخه مستقلی از مطالعات زبانی مطرح نشده بود. در اوایل قرن نوزدهم، بازسازی زبان هند و اروپایی در کانون توجه پژوهشگران قرار داشت و فرانتس بوب در ۱۸۱۶ نتایج تحقیق خود را درباره مقایسه پایانه‌های دستوری واژه‌ها در زبانهای سانسکریت، لاتین، ژرمانی و فارسی منتشر و ادعای سرویلیام جونز را در مورد جد مشترک این زبانها تایید کرد. کاتامبا به دستور زبان آلمانی «گرم» هم اشاره می‌کند که به تحلیل تطبیقی نظام آوایی و الگوهای وازه سازی آن زبان پرداخته است. (شفاقی ۱۳۹۵، ۱۲)

بدون تردید یکی از ویژگیهای بارز پژوهشهای قرن نوزدهم را باید مطالعات تاریخی دانست. دانشهای چون زمین شناسی، تاریخ سیاسی، تاریخ ادبیات، دیرینه شناسی، باستان شناسی و جز آن، یا در این دوره متولد شده اند یا در مسیری تازه قرار گرفتند. نظریه داروین را باید انگیزه اصلی چنین روندی در مطالعات قرن نوزدهم به حساب آورد. برای نمونه مطالعات تاریخی در زبان شناسی تنها به دلیل کشف زبان سنسکریت صورت نگرفت، بلکه رسم زمانه اقتضا می‌کرد که زبان شناسی نیز به چنین پژوهش هایی روی آورد، آن هم بویژه در آلمان که در تمامی قرن نوزدهم پیشاهنگ این دسته از مطالعات به حساب می‌آمد. این جنبش که آنچه را کهنه و ریشه در گذشته‌ها داشت معتبر می‌دانست و آنچه را تازه و ساختگی، بی اصل و بی ریشه بود، مردود تلقی می‌کرد. پشتوانه مهمی برای توجه به

گذشته‌ها تلقی می‌شد. در آلمان بویژه در زمانه قدرت نماییهی ناپلئون، عشق به گذشته‌های آکنده از قدرت نماییهی، تاثیر بسزایی در رشد مطالعات تاریخی داشت. (خزاعی ۱۳۸۸)

اما از دید ساختگرایان در قرن بیستم صرف روالی توصیفی و تحلیلی دارد و آنها میکوشیدند تا با مطالعه سطوح زبانی به صورت مجزا و بدون استفاده از اطلاعات سطوح دیگر به تحلیل زبان بپردازند. مطالعات اولیه آنان معطوف به واج بود و به تدریج مطالعات صرفی نیز توجهشان را به خود جلب کرد. آنان به این واقعیت پی برده بودند که واژه‌ها ممکن است ساختمان درونی پیچیده‌ای داشته باشند. واژه، واحد بنیادی نظریه دستوری و واژه نگاری در تحلیل‌های زبانی سنتی بود و ساختمان آن همراه با ساختمان جمله و در دستور مطرح می‌شد. ساختگرایان، واژه‌ها را به عناصری کوچکتر از واژه تجزیه کردند که دارای معنی یا نقش دستوری بودند و تکواژ نامیده می‌شدند. به نظر آنان، «صرف» به مطالعه تکواژها و ترتیب کنار هم قرار گرفتن آنها برای ساختن واژه اختصاص داشت. (کاتامبا ۱۹۳۹، ۵-۳)

یول در کتاب بررسی زبان در مورد ساختواژه اینگونه مطرح می‌کند که از قرن نوزدهم به بعد عناصر سازنده واژگان (تکواژ) کوچکترین واحد معنی دار غیر قابل تقسیم برای توصیف زبان مورد استفاده قرار گرفته است. وی انواع تکواژ را به دو گروه مستقل (لغوی و نقشی) و وابسته (اشتقاقی و تصریفی) تقسیم می‌کند و فرایندهای واژه سازی زبان انگلیسی را ابداع، وامگیری، ترکیب، ادغام، اختصار، اشتقاق، تبدیل یا اشتقاق صفر و سرواژه سازی بیان کرده است.

افلاطون برای اولین بار واژه‌ای را که به عمل اشاره می‌کند بعنوان «فعل» و آنکه بر شخص اشاره می‌کند را بعنوان «اسم» نامید و بعدها ارسطو «حرف» را نیز بر این دو دسته افزود. (مشکوه الدینی ۱۳۸۶، ۱۷-۱۶)

رواقیان نیز طی سالیان متوالی باعث پیشرفت هایی در این زمینه گردیدند. آنها نظام ارسطویی را مورد بازبینی قرار دادند و این باز اندیشی ژرفتر در راستای دو خط متفاوت پیشرفت کرد و حاصل آن این بود که هم بر مقولات دستوری و هم بر شمار انواع کلمه افزوده شد. (روبینز ۱۳۷۰، ۷۳)

هسپلمث و آندرا (۲۰۱۰) به ارائه توضیحاتی در ارتباط با ساختواژه در زبان انگلیسی می‌پردازند و در ادامه انواع تکواژ، انواع وندها و گروه واژگان مشتق و مرکب را بیان میدارند. آرانوف (۲۰۱۱) بررسی ساختار درونی واژه را ساختواژه می‌نامد و پس از بیان توضیحاتی در ارتباط با ساختواژه و اشتقاق، به بررسی ارتباط آنها با آواشناسی، معنا شناسی و نحو انگلیسی می‌پردازد. کاتامبا (۱۳۹۳) به بررسی ساخت واژه در زبان انگلیسی پرداخته است و پس از توضیحاتی در زمینه ی واژشناسی واژگانی و قالبی به واژشناسی تصریفی می‌پردازد و در قسمت تفسیر واژگان، ویژگی‌های قواعد تشکیل واژه و فرایندهای ترکیب و اشتقاق را توضیح می‌دهد.

اندرسون (۱۸۹۸، ۸) می‌نویسد که موضوع مورد مطالعه ساخت واژه، ساختار واژه‌ها می‌باشد و شیوه ساختار واژه‌ها و ارتباط آنها با دیگر واژه‌ها، چه در ساخت‌های بزرگتری چون جمله و چه در تمام واژگان زبان منعکس می‌شود.

هسپلمث و سیمز (۲۰۱۰) در کتاب «درک ساخت واژه» موضوع ساخت واژه را در دوازده فصل تنظیم کرده است. طبق معمول اکثر کتاب‌ها، فصل اول اختصاص به معرفی موضوع و کارکرد این مبحث در زبان‌های مختلف دارد. در فصل دوم مفاهیم کلیدی صرف و ساخت واژه آورده شده است. از فصل سوم به بعد قواعد ساخت واژه از قبیل وند افزایی و ترکیب مورد بحث قرار گرفته است. بطور مثال در فصل پنجم وندهای تصریفی و اشتقاقی آورده شده است و مقوله‌های دستوری از قبیل اسم، فعل و صفت در برابر وند افزایی اشتقاقی تحلیل شده است و پس از آن، اجبار در تطابق دستوری وندهای تصریفی و اشتقاقی آورده شده است. در فصل ششم مبحث زیایی قرار دارد که چگونه دانش زبانی یک گویشور باعث تولید واژگان می‌شود و همچنین محدودیت هایی از قبیل آوایی، معنایی، کاربردی و ساخت واژه ای برای تولید واژه‌های جدید وجود دارد. (شیرزاد ۱۳۸۸)

۳-۲- پیشینه مطالعاتی ساختواژه پژوهشگران ایرانی

کلباسی (۱۳۸۷، ۲۷-۲۶) «صرف» یا ساختواژه را بخشی از دستور زبان می‌داند که ساخت واژه را مورد تحلیل قرار می‌دهد و در پژوهش خود ساخت اشتقاقی واژگان فارسی را بررسی می‌کند و توضیحاتی در مورد انواع زبان از نظر ساخت واژه ارائه می‌دهد که از این نظر مفید است و دسته بندی از انواع وندها به لحاظ میزان کارایی آنها بیان می‌دارد. اما متأسفانه در مورد برخی از آنها مثال‌های محدودی آمده و نیز صورت میانه بعضی از وندها را ذکر کرده است. وی زبانها را بر اساس ساختمان واژگان به دو گروه اصلی تک تکواژی و چند تکواژی تقسیم می‌کند. تک

تکواژی زبانی است که در آن هر واژه از یک تکواژ ساخته شده است مانند زبان‌های چینی و ویتنامی، اما چند تکواژی شامل زبان‌هایی می‌شود که ساختمان واژه از یک یا چند تکواژ تشکیل شده است که خود به پیوندی، ترکیبی و بساوندی تقسیم می‌شود. در زبان‌های پیوندی مرز میان تکواژها مشخص است و مفاهیم آن‌ه به راحتی تمیز داده نمی‌شود به همین دلیل این نوع از زبان‌ها را تصریفی مینامند. رحیمیان و رزمجو (۱۳۸۸) به بحث در مورد آواشناسی، واج‌شناسی و ساختواژه در زبان فارسی نو می‌پردازند که در بخش ساختواژه به بررسی تخصصی و ارائه تعریفی از انواع وند، تکواژ تکواژگونه ریشه، ستاک و... می‌پردازند.

شقایق (۱۳۸۶، ۹) می‌نویسد ساخت واژه «شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به مطالعه ساختمان درونی واژه‌ها و روابط حاکم بر آنها می‌پردازد و نیز مطالعه صورتهای مختلف واژه‌ها و چگونگی ساخته شدن آنها در زبان است» و همچنین پس از دسته بندی تکواژها و وندها، انواع فرایندهای واژه سازی را در کتاب «مبانی صرف» شرح می‌دهد که در تطبیق آنها با فرایندهای واژه سازی صفات اوستایی راهگشا بوده، همچنین از انواع واژگان مرکب و تقسیم بندیهای مختلفی در آن سخن رفته است که در درک و تقسیم بندی صفات اوستایی کارایی داشته است.

فرشید ورد (۱۳۹۰) ترکیب و تحولات مربوط به آن را در زبان فارسی بررسی میکند و ساختار دستوری انواع کلمات مرکب را برای واژه سازی بیان می‌دارد.

طباطبایی (۱۳۹۴) نیز انواع ترکیبات در زبان فارسی را بررسی کرده و هر یک را از نظر ساختار، مقوله و روابط نحوی -معنایی میان اجزاء مورد ارزیابی قرار داده است.

خوانساری (۱۳۸۴، ۲۳) موضوع علم صرف یا همان ساختواژه را همانا بررسی کلمه و تغییراتی که در آن عارض می‌گردد، می‌داند.

مشکوه الدینی (۱۳۸۸) ساختواژه را تجزیه و نمایش واژه به واحدهای معنی دار کوچکتر یا تکواژهای سازنده آن می‌داند.

۱-۳-۲- پیشینه مطالعاتی پژوهشگران ایرانی در باب زبان و گویش‌های گندی

زبان‌کردی یکی از غنی‌ترین زبانهای موجود است که دارای بیش از چهارده لهجه و گویش می‌باشد. در میان لهجه‌ها و گویش‌های گوناگون کردی، گویش هورامی بیشترین نزدیکی را با زبان اوستایی دارد. البته ناگفته نماند که زبان تالشی نیز با کردی و اوستایی قرابت دارد. اما در میان زبان‌های موجود در ایران هیچ زبانی به اندازه ی کردی (گویش هورامی) با زبان اوستایی قرابت ندارد و بسیاری از زبان‌شناسان پر آوازه براین باورند که گویش هورامی همان زبان اوستای زرنشت بوده است. (کشاورز ۱۳۸۴)

پروفسور لرخ زبان‌شناس بزرگ روس جدایی زبان کردی از زبان فارسی را غیر قابل انکار می‌داند و دال بر علل را این می‌داند که کردها در زمان‌های بسیار قدیم از سایر قبایل بصورت جداگانه، جدا زندگی می‌کرده اند لرخ این موضوع را به موجب آوانویسی و دستور زبان کردی اثبات می‌کند.

(قناتی کردو ۱۳۷۹، ۱۰۱) می‌گوید که قرابت زبانی را زمانی می‌توان مورد توجه قرار داد که نمونه‌های فراوانی از اسامی مشابه در دو زبان یافت شود تا مسئله اتفاقی بودن تشابه دو یا چند واژه بطور کامل منتفی شود.

(خوشحالی ۱۳۷۹، ۷) بیان می‌کند که برخی مورخان و زبان‌شناسان کرد از جمله محمد امین زکی بیگ، توفیق وهبی، محمد امین اورامانی با مقایسه واژگان اوستایی زرنشت و زبان کردی امروز مدعی هستند که زبان کردی در مقایسه با زبان فارسی به اوستای زرنشت نزدیکتر است.

سابقه پژوهش و مطالعه زبان کردی به مستشرقین اروپایی به قرن ۱۱ میلادی برمیگردد. گارزونی (۲۰۰۸) به توصیف گویش کرمانجی مردم کردستان عراق پرداخته است. این اثر را می‌توان آغاز تحقیقات زبان‌شناختی در مورد زبان کردی دانست. پس از آن محققان دیگری به توصیف گویش- های کرمانجی و سورانی پرداخته‌اند.

رخزادی (۱۳۷۹، ۲۷-۲۵) می‌نویسد، زبان کردی امروز با گویش‌های متنوع آن، بازمانده و تطوّر یافته ی زبان باستانی «مادی» است و گویشوران این زبان در بخش وسیعی از خاورمیانه به نام کردستان سکنی گزیده‌اند.

بهار در کتاب «سبک شناسی» می‌نویسد: «بعضی را عقیده چنانست که گاهی ی زرتشت به زبان مادی است و زبان کردی یکی از شاخه‌های زبان ایرانی است، از باقیمانده‌های زبان ماد است. مینورسکی را بر این عقیده است که تمام لهجه‌های زبان کردی از زبان پایه ی قدیم و نیرومندی نشأت گرفته اند و آن زبان مادی است.

مردوخ در «تاریخ مردوخ» می‌نویسد: «هورات و دا بر این عقیده اند که زبان مادها همین زبان کردی مکرری بوده است.»

بلو و بارک (۱۳۸۷، ۴۶) می‌نویسند که: «زبان کردی دارای ریشه حال و گذشته است و تمام زمان‌ها و وجه‌ها از این دو ریشه تشکیل می‌شوند. همچنین صرف فعل در گویش‌های کردی از ریشه‌های حال و گذشته بدست می‌آید.» پس از آن افراد زیادی به تحقیق درباره زبان کردی، گویش‌ها و گونه‌های مختلف آن اقدام نموده اند که البته بیشتر این آثار در خارج از کشور ایران تدوین شده‌اند. از محققان داخلی می‌توان به دو اثر راجع به کردی اشاره کرد: یکی دستوری است که کریم پور (۱۳۸۰) درباره زبان کردی نوشته است و در این اثر مختصر به صرف افعال در زمانهای مختلف پرداخته است. اثر دیگر نوشته رنجبر (۱۳۸۸) است. در این دو کار، ملاک‌های زبانشناسی و نظریات دستوری به کارگرفته نشده اند و در واقع ارزش توصیفی دارند نه زبانشناختی اما به عنوان گامهایی اولیه در توصیف زبانهای کردی حائز اهمیت هستند. از افرای دیگر که در زبان کردی تالیفاتی به رشته تحریر درآورده اند می‌توان کریمی دوستان را نام برد که در کارهایش به بررسی گویش‌های کردی در استان ایلام پرداخته شده و آثاری زبانشناختی به حساب می‌آیند. از دیگر کسانی که به بررسی گویش‌های ایرانیاناز جمله گویش‌های کردی در آثار خود پرداخته است می‌توان کلباسی (۱۳۸۲) را نام برد. وی در این اثر به بررسی و مقایسه گویش‌های کردی مهابادی، سنندجی و کرمانشاهی پرداخته است. در این کار ساخت تصریفی فعل در آثار دیگر وی به نشانه‌های استمراری در لهجه‌ها و گویش‌های کردی مناطق مختلف ایران پرداخته شده است. اما در سالهای اخیر، بخش عمده‌ای از پژوهش دانشجویان می‌توان به پایان نامه‌های دانشجویی کارشناسی ارشد اشاره کرد که البته دسترسی به این منابع محدودیت‌های خاص خود را دارد و در دسترس عموم نمی‌باشند تا انگیزه‌ای برای تحقیقات عمومی‌تر شود. از میان این پایان نامه‌ها می‌توان به پایان نامه‌های ارشد گویش شناسی کردی چند دانشجو به اختصار اشاره کرد که خود سخنگویان بومی این گویش‌ها تلقی می‌شوند که می‌توان از پژوهش‌های آنها استفاده کرد.

ملکیان (۱۳۹۲) در پژوهشی تحت عنوان ساختمان فعل در گویش کردی دینوری به تبیین مفاهیم نظری و پایه در ساختار فعل می‌پردازد و توصیف ساختمان صوری فعل در گویش کردی دینوری یعنی بررسی ساخت‌های گوناگون فعل از قبیل: ساده، مرکب، پیشوندی، پسوندی، افعال گروهی، افعال ناگذر یک شخصه، افعال کمکی و وجهی، ساخت معلوم و مجهول، ساخت سببی و انواع متمم‌های شخص و شمار، نمود، وجه و مطابقه مورد مطالعه واقع شده است. نتایج بدست آمده از این تحقیق شامل موارد زیر می‌شود: گویش دینوری از گویش‌های کردی مرکزی بوده و پیشوند فعلی (a-) در زمانهای مضارع اخباری و ماضی استمراری موید آن است. ساخت مجهول در این گویش همانند فارسی باستان و میانه از نوع ساختار آوی و نیازی به افعال کمکی برای صرف مجهول نیست. ساخت‌های سببی در این گویش متنوع بوده و تقریباً همانند فارسی معیار است. زمان آینده در این گویش برخلاف فارسی معیار صرف نمیشود بلکه از مضارع اخباری به جای آن استفاده می‌شود.

یآوری (۱۳۹۱) در پژوهشی گویش کردی بیجاری یا گروسی را از لحاظ (واج شناسی، صرف و نحو) بررسی کرده است که در ابتدا به شناساندن شاخه‌های زبان کردی و گویش منطقه ی مورد نظر پرداخته است. سپس با مطالعه ی واژگان جمع آوری شده، نظام آوایی و دستوری این گویش مشخص شده است. از بررسی دستور و نظام آوایی این گویش و مقایسه ی آن با شاخه‌های اصلی زبان کردی نتیجه گرفته می‌شود که این گویش از لحاظ نظام آوایی به دلیل حذف آوای حلقی /ح/ و /ع/ و از لحاظ ساختار دستوری (نظام صرف فعل، ضمیرها، ساختارهای مجهول و سببی، نشانه‌های اسمی، از بین رفتن ساختار ارگاتیو و مطابقت فعل و فاعل) شبیه‌تر به شاخه ی کردی جنوبی و از لحاظ واژه‌ها شبیه به دو شاخه ی کردی جنوبی و سورانی است.

محمدی (۱۳۸۹) در پژوهشی تحت عنوان «توصیف و ندهای تصریفی و اشتقاقی در گویش کردی کرمانشاهی»، این گویش را مورد بررسی قرار داده است. در این پژوهش با توصیف و ندهای اشتقاقی و تصریفی در گویش کردی کرمانشاهی می‌توان راهی برای مقایسه با زبان فارسی یافت و از این راه به تغییرات زبانی پی برد. و ندها در گویش کرمانشاهی به دو دسته طبقه بندی می‌شوند. و ندهای اشتقاقی و تصریفی. به علاوه هر دو دسته و ندهای اشتقاقی و تصریفی به پیشوند و پسوند تقسیم می‌شوند. و ندها در گویش کردی کرمانشاهی در مقایسه با و ندهای زبان فارسی بجز در تعداد، بسامد و تلفظ آوایی بسیار شبیه و یکسان می‌باشند. به علاوه و ندهایی وجود دارد که مختص زبان کردی است

و یا به فارسی معاصر نرسیده است. در حالت کلی تعداد ۹۹ وند اشتقاقی و ۴۱ وند تصریفی در این گویش از زبان کردی وجود دارد.

پیشینه مطالعاتی پژوهشگران ایرانی در باب اسم و صفت

بدون شک تمامی دستور نویسندگان و زبانشناسانی که از دیر باز به توصیف و تدوین دستور زبان پرداخته اند، اسم و صفت را به عنوان اجزای اصلی کلام در زبان باور دارند و توصیف‌های گوناگونی برای این دو مقوله ارائه کرده اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره شده است.

در دستور نویسی سنتی اسم واژه‌ای است که به فرد، حیوان، شیء یا مکانی اشاره می‌کند. نائل خانلری (۱۳۵۵، ۴۶) بر اساس این تعریف می‌توان «مریم»، «گربه»، «کتاب» و «تهران» را اسم در نظر گرفت. اما باید توجه داشت که تعریف فوق حسی بوده و بر اساس مختصات معنایی ارائه شده است و بسیاری از واژه‌های زبان را که در طبقه اسمی قرار می‌گیرند، را در برنمیگیرد. زبان‌شناسان در تعریف مقوله‌های واژگانی به جای استفاده از تعاریف حسی، از ملاکهای ساختاری و توزیعی بهره می‌گیرند. بر این اساس اشکال مختلف یک واژه، محل قرار گرفتن و رفتار آن در ساخت جمله تعیین کننده شأن مقوله‌ای یک واژه‌اند. (۱۳۸۹، ۳۱)

قریب (۱۳۷۰، ۲۴) در باب اسم اینگونه مطرح می‌کند که «اسم یا نام، کلمه‌ای است که بدان مردم یا جانور یا چیزی را نامند و معین نمایند».

خانلری (۱۳۶۹، ۴۶) اسم را کلمه‌ای برای نام بردن کسی یا چیزی میدانند.

ارژنگ (۱۳۷۴، ۱۰) اسم یا گروه اسمی را کلمه یا گروهی از کلمات که نقشی از قبیل نهاد یا مفعول را بر عهده گرفته یا منادا شده است یا «ی» نشانه نکره گرفته است، در نظر می‌گیرد.

همایون فرخ (۱۳۶۴، ۳۴) می‌نویسد: اسم واژه‌ای است گردیدنی (تغییر پذیر) که به تنهایی بدون آنکه زمان را در آن دستی و کاری باشد به اندیشه راهنمایی می‌کند، خواه آن اندیشه از چیزهای دیدنی و بسوانی باشد و یا چیزهای نادیدنی و نابسوانی که تنها خرد آدمی آن را در می‌یابد؛ مانند ترس، امید، بخت و....

بصری (۱۳۴۳، ۱۱) اسم را کلمه‌ای می‌داند که دارای معنی و مفهوم مستقل، بدون دخالت زمان، که برای نامیدن همه موجودات - اعم از جاندار و بی جان - به کار می‌رود. اسم کلمه‌ای است که میتواند مستقیماً مسندالیه باشد. (خیام پور ۱۳۷۲، ۳۱)

شریعت (۱۳۶۸، ۷۸) نیز از نظر دستوری اسم را کلمه‌ای می‌داند که می‌تواند مسندالیه (نهاد) واقع شود اما از نظر معنی، اسم، نام انسان یا نبات یا جماد یا کار یا یکی از پدیده‌های طبیعی یا مفهوم‌های مجرد است).

انوری (۱۳۷۹، ۷۸) می‌نویسد: اسم کلمه‌ای است که می‌تواند مستقیماً و مستقلاً نهاد (مسندالیه) جمله باشد و آن برای نامیدن شخصی یا حیوانی یا چیزی و یا مفهومی به کار می‌رود.

فرشید ورد (۱۳۸۲، ۸۱) اسم را کلمه‌ای برای تعیین کردن و نامیدن امور می‌داند.

وحیدیان کامیار (۱۳۸۰، ۶۸) هم در مورد اسم بر این باور است که اسم در فارسی نشانه ویژه ظاهری ندارد اما اگر بتوان آن را در نقش‌های نهاد، مفعول، مسند، منادا و مضاف الیه در جمله به کار برد، اسم است.

با توجه به تعاریف ذکر شده، صادقی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «اسم و صفت در دستور زبان‌های سنتی فارسی» اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که: اسم، واژه یا کلمه یا گروهی از کلمات است که نمودار امور اشیاء و مفاهیم باشد. از لحاظ صوتی، نشانه خاصی ندارد. از لحاظ صرفی، زمره‌های گرامری حال و عدد و تعیین و تفکیک را می‌پذیرد. (وابسته‌های پیشین مثل صفت اشاره و پرسشی و وابسته‌های پسین مثل «دی» نکره، نشانه‌های جمع، مضاف الیه و صفت و...) از نظر شمار متغیر است در فارسی جنس (مذکر، مونث) ندارد و از نظر نحوی، اسم در جمله در نقش نهاد، گزاره (مسند) متمم، مفعول، منادا و مضاف الیه به کار میرود.

قریب (۱۳۷۰، ۴۶) و مشکور (۱۳۴۲، ۶۵) صفت را کلمه‌ای می‌دانند که حالت و چگونگی چیزی یا کسی را برساند و شامل انواع زیر است: صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت تفضیلی و صفت نسبی. در این طبقه بندی برای شناسایی انواع صفت بیان معیار معنایی، بویژه به ویژگیهای ساختاری اشاره می‌شود.

بصاری (۱۳۴۴، ۱۰۶) می‌نویسد صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم (موصوف) را بیان می‌کند و متمم آن است.

همایون فرخ (۱۳۶۴، ۲۸۷) بر این باور است که صفت‌ها، کلمه‌هایی هستند که توصیف می‌کنند اسم‌هایی را با کلمه‌های دیگری که به جای اسم استعمال می‌شوند. حقیقت مفهوم صفت بدون وجود موصوف و جدا از موصوف ممکن نیست. ولی در زبان فارسی بیشتر صفت‌ها با اسم مشترک اند؛ یعنی صفت‌ها هم دلالت بر ذات شیء می‌کنند و در عین حال، یک صفت یا حالت و چگونگی آنرا هم دلالت دارد و می‌فهماند.

فرشید رود می‌نویسد (۱۳۸۲، ۲۵۳): صفت کلمه‌ای است غیر از اسم که همراه اسم یا گروه اسمی می‌آید و معنی آن را مقید می‌کند و توضیحی درباره آن می‌دهد. فرشید ورد (۱۳۸۸، ۱۶۳) صفت را به لحاظ معنی به چهار دسته بی واسطه و بواسطه (همان اسنادی و وصفی) تقسیم کرده است. از نظر درجه، آن را چهار نوع می‌داند (آزاد، ضعیف، متوسط و قوی) و از نظر مقایسه چهار نوع (مطلق، برابر، تفضیلی و عالی) را بر می‌شمارد که به نظر می‌رسد تقسیم بندی وی بیشتر متأثر از دستور زبان فرانسه باشد.

خانلری (۱۳۶۹، ۶۵) بر این باور است که، صفت کلمه‌ای است که به اسم افزوده می‌شود تا حالت و چگونگی آن را بیان کند و او (۱۳۴۳، ۱۸۲-۱۷۹) هم صفت را کلمه‌ای معرفی می‌کند که توضیحی به معنی اسم می‌افزاید و بنابراین وابسته اسم است. وی صفت را از نظر معنی به پنج دسته تقسیم می‌نماید: صفت توصیفی، صفت عددی، صفت اشاره ای، صفت پرسشی و صفت مبهم.

ارژنگ (۱۳۵۰، ۴) در توصیف صفت چنین می‌نویسد: «صفت کلمه‌ای است که همیشه در جمله همراه اسمی یا ضمیری به کار می‌رود و چونی و چندی آنرا در جمله بیان می‌کنند یا به نوعی آنرا مشخص و محدود می‌سازد». وی به پیروی از خانلری (۱۳۴۳ [۱۳۷۳])، فرشید ورد (۱۳۳۷ [۱۳۶۴]) و همایون فرخ (۱۳۶۴)، با توجه به مفهومی که صفات به اسم همراه خود می‌افزایند آن‌ها را در شش دسته جای می‌دهد که عبارتند از: صفت بیانی یا توصیفی، صفت عددی، صفت مبهم، صفت پرسشی، صفت تعجبی و صفت اشاره ای. همچنین از نظر ساختمان، صفت‌ها را سه دسته می‌داند: ساده، مرکب و جمله وصفی. اما شریعت (۱۳۶۷، ۴۹) می‌نویسد که: صفت، کلمه‌ای است که چگونگی ذاتی یا معنوی اسم یا جانشین اسم را بیان می‌کند.

خیام پور (۱۳۷۹، ۴۹) صفت را کلمه‌ای می‌داند که به خصوص برای مقید ساختن اسم وضع شده است و به عبارت دیگر برای بیان چگونگی اسم می‌باشد.

انوری (۱۳۷۹، ۱۹-۱۸) معتقد است که صفت، حالت، مقدار و شماره یا یکی از چگونگی‌های اسم را می‌رساند. صفت در دستور زبان از دو دیدگاه جداگانه بررسی می‌شود؛ یکبار به عنوان یکی از انواع هفتگانه کلمه بار دیگر به عنوان یکی از اجزای جمله.

انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۵، ۱۳۸) همچنین ادعا می‌کنند: «صفت، حالت و مقدار و شماره یا یکی دیگر از چگونگی‌های اسم را می‌رساند». آن‌ها صفات را به لحاظ مفهوم، مقدم یا مؤخر بودن و ساخت به انواعی تقسیم نموده و در آن طبقه بندی مفهومی انواع بیانی، اشاره ای، شمارشی، پرسشی، تعجبی و مبهم را بر می‌شمارند. انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۵، ۱۳۹) صفات بیانی را پنج گونه می‌دانند که عبارتند از: صفت ساده، صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت نسبی و صفت لیاقت. از لحاظ ساختمان نیز سه دسته ساده، مرکب و گروه صفتی را برای صفت در نظر گرفته‌اند.

شفاهی (۱۳۶۳، ۲۲) اظهار می‌دارد صفت کلمه معناداری است که برای نامیدن علامت اشیاء و مفهوما به کار می‌رود و رابط بسیار نزدیک و ناگسستگی با اسم دارد. وظیفه اصلی و اساسی صفت در هر زبانی عبارت از این است که در جمله در نقش تعیین کننده به کار میرود.

مبانی نظری پژوهش

گوش

همانطور که در بخش قبل نیز به آن اشاره داشتیم گویشهای ایرانی با وجود آن که هر یک، ویژگی‌های خاص خود را دارند، در عین حال شباهت‌هایی هم با یکدیگر دارند. در ایران و خارج از ایران، محققان زیادی درباره ی گویش

مناطق مختلف تحقیقاتی انجام داده اند و تعریف هایی ارائه داده اند، یکی از این محققان خانم ایران کلباسی است که گویش را این گونه، تعریف میکند: «گویشها شاخه هایی از یک زبان واحد هستند، مثلاً گویشهای فارسی، تاتی، کردی، بلوچی، مازندرانی، گیلکی و غیره. گویشهای گوناگون یک زبان ایرانی هستند که من آن را زبان ایرانی نخستین نامیده ام». اشتباهی که خیلی ها می کنند این است که گویشهای موجود ایرانی را گویشهای زبان فارسی می دانند، در صورتیکه گویشهای ایرانی شاخه هایی از زبان فارسی نیستند، گویشهای ایرانی و زبان فارسی هردواز یک زبان واحد که همان زبان ایرانی نخستین است جدا شده اند. بنابراین این اشتباه است که بگوییم «گویشهای زبان فارسی» یعنی اگر ما یک زبان ایرانی نخستین را در نظر بگیریم، آن گاه زبان فارسی در کنار گویشها قرار می گیرد، نه این که گویشها از زبان فارسی جدا شده باشند، تصور کنید چندین هزار سال پیش وقتی آریایی ها از روسیه به سوی جنوب سرازیر شدند. بخشی به هند و بخشی به ایران آمدند. آنهایی که به ایران آمدند، در آغاز زبان واحدی داشتند که همان زبان ایرانی نخستین است که بعدها به شاخه های گوناگونی پخش شد. یکی از این شاخه ها زبان فارسی است و سایر گویشهای ایرانی شاخه های دیگر این زبان واحد هستند. بنابراین نباید گویشهای ایرانی را شاخه های از زبان فارسی بدانیم. مثلاً کردی یک گویش ایرانی است و ترکی یکی از زبانهای است که در ایران به کار میرود، چون از زبان مادری دیگری است. گویشهای ایرانی از نظر آوایی، واژگانی و ساختاری استقلال دارند، ولی چون همراه با زبان فارسی «گویش فارسی» از زبان مادری واحدی جدا شده اند و مسلماً شباهت هایی با هم دارند (کلباسی ۱۳۸۷). چنانچه از توضیحات کلباسی (۱۳۸۷) مشاهده می شود، گویشهای متعدد ایرانی، هر یک در کنار زبان فارسی، شاخه های از زبانهای ایرانی نخستین محسوب می شوند و نمی توان گویشها را شاخه هایی منشعب از زبان فارسی دانست. در حقیقت زبان فارسی امروز، خود یکی از گویشهای به جا مانده ی زبان فارسی میانه است. در این باره ژیلبر لازار در کتاب شکل گیری زبان فارسی می نویسد: «در واقع فارسی میانه زبانی مشترک، مبتنی بر گویشهای ایرانی جنوب غربی، فارس و خوزستان بود. پس از آنکه این زبان، ضمن پذیرفتن تغییرات محلی، قلمروی خود را به سوی شمال و شرق گسترش عظیم بخشید و به زبان مشترک سراسر ایران که همان فارسی باشد تبدیل گردید، طبعاً گونه های کاربردی این منطقه به اصل خود بیشتر وفادار ماندند» (لازار ۱۳۸۴، ۵۸).

گردآوری گویش های محلی و پژوهشی درباره ی آنها از دیدگاه زبان شناسی اهمیت بسزایی دارد. هر یک از واژه های یک گویش نمایانگر گوشه ای از تاریخ اجتماعی و فرهنگی ملت ماست و توصیف آنها می تواند در هر چه غنی تر کردن زبان فارسی و باز سازی زبانهای کهن مفید واقع شود. بهر مگر از عناصر گویش های مردمانی که در حوزه جغرافیایی یک ملت مجتمع اند، به ویژه عناصری همچون واژگان و ساختار دستوری گویش می تواند بسیاری از نیاز های زبان فارسی به واژه های معادل و تدوین ساختار دستوری را مرتفع می سازد، چون واژه هایی که از گویش ها و لهجه های نزدیک به یک زبان قرض گرفته می شوند به آسانی در آن زبان رایج شده و بکار می روند. بررسی تحول گویش ها در برخی مناطق با فارسی معیار و همچنین با یکدیگر فرق دارد. روند تطبیقی این گویش ها بایکدیگر و دسته بندی آنها گذشته فرهنگی ایرانیان را روشن تر و در تاریخ، مردم شناسی، باستان شناسی و غیره می توان از آنها بهره های زیادی جست. چون این بررسی ها روابط ایرانیان را با برخی ملت های دیگر و نفوذ زبان فرهنگ آنان را در یکدیگر روشن می سازد. کلباسی در مقدمه کتاب «فارسی اصفهانی» (۱۳۷۰، ۱۴-۱۳) زبان را عبارت از یک نظام صوتی قراردادی می داند که به وسیله دستگاه گفتار آدمی تولید می گردد و افراد یک جامعه آن را برای ارتباط با یکدیگر بکار می برند. از آنجایی که هر زبانی در طول تاریخ خود تحت تأثیر عوامل چندی، از جمله عوامل جغرافیایی، فرهنگی و برخورد زبانها و جزآن، دستخوش دگرگونیهای فراوان میشود و گونه ها صورت های متفاوتی پدیدار می گردد. بدین ترتیب وی گویش را صورت تغییر یافته ای از یک زبان می داند که برای سخنگویان دیگر صورتهای زبانی قابل فهم نیست مانند: طبری، گیلکی، کردی و پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم اند. وی در ادامه همین بحث لهجه را صورت تغییر یافته ای از یک زبان می داند که برای سخنگویان دیگر صورتهای آن زبان قابل فهم باشند مانند: مشهدی، یزدی، کرمانی، شیرازی، فارسی افغانی و تاجیکی که مشتق از زبان فارسی دری اند. مدرسی نیز در کتاب «جامعه شناسی زبان» (۱۳۶۸، ۱۳۳) (در بخش های گوناگونی های زبانی اصطلاح گویش را مربوط به تفاوت های تلفظی، دستوری و واژگانی و گونه های زبانی و اصطلاح لهجه را در مورد تفاوت های تلفظی آنها به کار گرفته است. به این ترتیب، هر زبانی ممکن است دارای گویش های مختلف (گونه هایی که اختلافات واژگانی، تلفظی و ساختاری دارند و نیز لهجه های گوناگون) گونه هایی که تنها تفاوت های تلفظی دارند، باشد. پس بطور کلی می توانیم بگوییم که لهجه به توصیف آن جنبه از تلفظ که تعیین کننده آن است که فرد سخنگو از کدام منطقه جغرافیایی و از چه طبقه اجتماعی است، محدود می شود. اما گویش به توصیف مشخصه های دستوری و واژگانی و بعلاوه تلفظی می پردازد. مدرسی نیز همانند سایر زبان شناسان در دنباله بحث، برای تشخیص زبان و گویش که میان معیار های زبانی همچون قابلیت فهم پذیری متقابل، نظام نوشتاری واحد، گستردگی واژگان و خویشاوندی تاریخی و معیار های غیر زبانی همچون معیار های سیاسی،

به نظر مدرسی (۱۳۶۸، ۱۳۳) اصطلاح گویش در مورد تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی گونه‌های زبانی و اصطلاح لهجه در مورد تفاوت‌های تلفظی آن‌ها به کار گرفته می‌شود. به این ترتیب، هر زبانی ممکن است دارای گویش‌ها مختلف و لهجه‌های گوناگون باشد.

هادسن (۱۹۹۶، ۳۱) می‌گوید: این بخش از فرهنگ ماست که بین «زبان» و «گویش» تمایز قائل شویم. ممکن است ما از این نظر میان فرهنگمان و فرهنگ‌های دیگر تمایز قائل شویم و در حالی که چنین تمایزی وجود ندارد.

بنا به گفته (هاگن ۱۹۹۶) این حالت در انگلستان وجود داشت تا زمانی که اصطلاح گویش در دوره رنسانس از یونانی گرفته شد. در حقیقت ما تفاوت بین «زبان» و «گویش» را ناشی از تاثیر فرهنگ یونانی می‌دانیم چون این تفاوت در زبان یونانی به خاطر وجود تعدادی گونه‌های نوشتاری کاملاً متمایز که در زبان یونانی باستان کاربرد داشتند و هر یک به حوزه جداگانه‌ای مربوط می‌شد برای نوعی خاصی از ادبیات بکار می‌رفت، به وجود آمد. بنابراین معنای اصطلاحات یونانی که در انگلیسی به صورت اصطلاحات «Language» و «Dialect» ترجمه شدند در حقیقت کاملاً متفاوت از معنای امروزی است که این واژه‌ها در زبان انگلیسی دارند. وی در ادامه برای تفاوت بین زبان و گویش دو معیار «حجم» و «اعتبار» را مطرح می‌کند. از نظر حجم، حجم زبان از گویش بیشتر است یعنی اقلام بیشتری را در خود دارد و از نظر اعتبار، زبان دارای اعتباری است که گویش فاقد آن است.

از دیدگاه سلسله مراتبی هاگن (۱۹۹۶، ۹۹) می‌گوید که زبان به عنوان اصطلاحی مافوق می‌تواند بدون اشاره به گویش‌ها بکار گرفته شود ولی گویش بی معناست مگر اینکه اشاره شود که گویش‌های دیگر زبانی وجود دارد کم آن‌ها به آن تعلق دارند. بر اساس نظر مونت گومری گویش به زبان گونه‌های یک زبان اطلاق می‌شود که از لحاظ تلفظی، دستوری و واژگان با هم متفاوت هستند. به نقل از مک یولای (۲۰۰۱، ۲) و لهجه به زبان گونه‌هایی اطلاق می‌شود که تنها از نظر تلفظی با هم متفاوت هستند. در این رابطه شیلینگ استس (۲۰۰۱، ۳۱۳) هم معتقد است که لهجه فقط به سطح واجی یا آوایی زبان و گویش به ویژگی‌های تمام سطوح زبانی اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد که در مورد گویش و لهجه، زبان‌شناسان با هم، هم عقیده اند و اختلاف نظرات بیشتر در مورد تفاوت زبان و گویش وجود دارد. هر چند که در مورد تعریف لهجه و گویش در آثار مربوط به گویش‌شناسی در زبان فارسی اختلاف نظر هایی وجود دارد. مثل برخی از زبان‌شناسان از تمام گونه‌های جغرافیایی زبان فارسی مانند کردی، گیلکی، بلوچی، شیرازی و غیره به عنوان گویش یاد می‌کنند (خانلری ۱۳۶۵، ۳۰۳-۲۸۲) برخی معتقدند که بهتر است برای آن دسته از لهجه‌های ایرانی که از منشأ غیر فارسی گرفته شده اند واژه لهجه بکار برده شود گویش به صورت‌های محلی فارسی که تفاوت‌های کم و بیش آشکاری دارند اختصاص یابد (صادقی ۱۳۶۴، ۱۰۵) (برای تشخیص زبان و گویش از یکدیگر به طور کلی از دو گروه معیارهای زبانی و غیر زبانی استفاده می‌شود که این معیارها نه مطلق هستند و نه بر یکدیگر منطبق. مهم‌ترین و معمول‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص زبان از گویش، فهم پذیری متقابل است) (مدرسی ۱۳۶۸، ۱۳۶-۱۳۴) معیاری که تقریباً در بیشتر تعریف‌های زبان‌شناسان برای زبان و گویش دیده می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت، هرگاه دو گونه، دو گویش متفاوت از یک زبان واحد محسوب می‌شوند و در غیر این صورت دو زبان جداگانه هستند. همچنین ملاک‌های دیگری هم برای تشخیص زبان از گویش پیشنهاد شده است مانند ارزش و اعتبار اجتماعی، نظام نوشتاری، گستردگی واژگان، خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی از قبیل مرزهای سیاسی، قلمرو جغرافیایی گسترده، کاربرد اجتماعی و فرهنگی که بعضی از زبان‌شناسان از معیار سلسله مراتبی در تعریف زبان و گویش استفاده می‌کنند. بر اساس نظر آمن (۱۹۸۷، ۷-۳) زبان مجموعه‌ای از گونه هاست و گونه‌ها عناصر زبان‌ها هستند. گونه‌های استاندارد و گویش‌ها انواع مختلف چنین عناصری هستند. بنابراین یک زبان می‌تواند دارای گویش‌ها و یکم یا چند گونه ی استاندارد باشد. از نظر کورت من (۱۹۹۹) زبان مجموعه‌ای از گویش‌ها و گونه‌هایی است که دارای ویژگی‌های اصلی مشترکی هستند. مثلاً هر کسی که یک گویش انگلیسی را صحبت می‌کند زبان انگلیسی صحبت می‌کند، گویش، گونه‌ای از زبان است که در بعضی واژگان، دستور و تلفظ از شکل‌های دیگر همان زبان متفاوت است. گویش‌ها، ویژگی گروه‌های اجتماعی است. از نظر جهانگیری (۱۳۷۸)، معیارهای بالا برای تشخیص زبان از گویش فاقد اعتبار علمی اند چرا که مثلاً گستردگی و تنوع واژگان مستقیماً وابسته به ساختارهای محیطی از جمله وضعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و مانند این‌هاست و پیوسته رابطه‌ای منطقی میان ویژگی‌های جامعه و گونه زبان رایج در آن از نظر تنوع واژگانی وجود دارد. از طرف دیگر وسعت و گستردگی زبان یک مسئله ی نسبی است و نمی‌توان معیار مشخصی بدست داد که بر اساس آن بتوان به گونه‌ای واحد، اطلاق زبان یا گویش کرد. مسئله ی وجهه اجتماعی هم عاملی متغیر، نسبی و غیر ثابت است که نمی‌تواند ارزش زبان‌شناسی داشته باشد. معیار معمول و فنی‌تر یعنی درک مشترک میان سخن‌گویان هم نمی‌تواند معیار معتبری برای تمیز زبان، گویش و لهجه از یکدیگر باشد. اول اینکه درجه نسبی درک مشترک می‌تواند با نظر

سخنگویان در این باره که آن‌ها به یک زبان واحد سخن می‌گویند یا نه، تضاد داشته باشد. دوم اینکه درک مشترک یک مسئله نسبی است که می‌تواند از درک کامل تا عدم درک متغیر باشد. سوم اینکه گونه مجاور خود در دو سو دارای درجه بالایی درک مشترک و با گونه دو سر طیف فاقد درک مشترک باشد. به عبارت دیگر درک مشترک میان گونه‌های هم جوار دارای خصلت انتقال پذیری است که یکی بودن زبانی میان آن‌ها انتقال پذیر نیست. چهارم اینکه درک مشترک در واقع عملاً رابطه میان سخنگویان است به عبارت دیگر میزان درک مشترک، پیش از آن که وابسته به میزان تشابهات زبانی باشد، به وضعیت‌های سخنگویان متکی خواهد بود. مسئله دیگر میزان تجربه‌ای است که هر یک از سخنگویان از گونه زبانی دیگری دارد. نگرش دیگری که جهانگیری در تبیین دو مقوله زبان و گویش دارای اشکال می‌داند این است که گویش‌ها را گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد تلقی می‌کنند. او می‌گوید که در این نگرش مشکلات عمده‌ای وجود دارد. مثلاً منظور از گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان، مشخص نیست و اینکه میان گونه‌های هم جوار نمی‌توان مرز طبیعی و بی‌شماری از هر زبان به دست داد. همین طور اشکال دیگر این است که در تبیین گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد، چه مقدار تفاوت زبانی لازم است تا دو گونه نسبت به یکدیگر زبان یا گویش به حساب آیند. از نظر (جهانگیری ۱۳۷۸، ۴۶-۴۲) تعابیری مانند زبان در مقابل گویش و گویش در مقابل لهجه در واقع فاقد عینیت بیرونی اند و به طوری که یک گونه زبانی بسته به این مجموعه‌ی مشخصه‌های معیار را به طور قراردادی چگونه انتخاب کرده باشیم می‌تواند هر یک از مفاهیم فوق را در بر گیرد. بنابراین، تفاوت زبان و گویش بخشی زبانی است و بخشی عقیده‌ای که بستگی به ملاحظات فرازبانی دارد. پس باید زبان، لهجه و گویش را در محدوده‌ی هر کشور با در نظر گرفتن شرایط زبانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن تعریف کرد.

بنا به گفته ترادگیل (۱۹۹۴)، ۳) غالباً مفید است که گویش‌ها گونه‌های یک زبان یا بخش‌های فرعی یک زبان خاص در نظر گرفت. به هر صورت می‌توان گفت که گویش‌ها از لحاظ سلسله مراتبی در جایگاه پایین تری از زبان قرار دارند. به هر حال نکته مهم برای زبان شناسان و یک پژوهش زبانی این نیست که انتخاب کنیم آیا یک گونه‌ای را زبان بنامیم یا گویش یا یک گونه‌ی خاص را گونه معیار فرض کنیم بلکه نکته مهم این است که همه گونه‌های زبان علیرغم برچسب یا وجهه و جایگاه اجتماعی و سیاسی شان به یک اندازه از لحاظ زبان شناسی خوش ساخت هستند و بر طبق الگوها و قوانین دقیقی عمل می‌کنند. دبیری مقدم در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان، گونه گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی» (۱۳۸۷) «زبان»، «گویش»، «لهجه» و «گونه» را همسو با آرای زبان شناسان و صاحب‌نظران بین‌المللی اینگونه تعریف می‌کند: «زبان»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل ندارند زبان‌اند. «گویش»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی و واجی و واژگانی و یا دستوری مشاهده می‌شود، گویش‌های یک زبان‌اند «لهجه»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه فقط تفاوت‌های آوایی و (واجی) دیده می‌شود لهجه‌های یک زبان‌اند. «گونه»: اصطلاحی است خنثی که همچنان که در تعریف «زبان»، «گویش» و «لهجه» مشاهده می‌کنیم، می‌توان آن را به عنوان کلی اطلاقی کلی به کار برد. بر اساس تعاریف و معیارهای ذکر شده برای شناخت ماهیت زبان، گویش و لهجه، می‌توان گویش کردی گروسی را بر اساس معیارهای زبانی و زبان شناختی یکی از گویش‌های زبان کردی دانست چون گویندگان گویش‌های متفاوت بدون هیچ گونه آموزش آگاهانه‌ای می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و از آنجایی که تفهیم و تفاهم میان گویندگان گویش‌های مختلف کردی با گویشوران زبان فارسی امکان پذیر نیست لذا باید زبان کردی و گویش‌های متفاوت آن و زبان فارسی را دو زبان جداگانه از معیارهای گسترده‌ی و دارا بودن نظام نوشتاری به تمایز بین زبان و گویش می‌پردازد. زبان شناسان در خصوص تعریف واژه‌های زبان، گویش و لهجه و معیارهای تفکیک آنها از یکدیگر، اتفاق نظر ندارند و هر کدام در خصوص تمایز این

واژه‌ها از یکدیگر، نظر خاصی دارند اما آنچه مسلم است این که اکثر زبان شناسان در خصوص معیارهای تمایز میان «زبان» و «گویش» اختلاف نظرهایی دارند که در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود: الف: مدرسی (۱۳۶۸)

به حساب آورد (حاتمی عباد

مبانی نظری پژوهش

گویش

همانطور که در بخش قبل نیز به آن اشاره داشتیم گویش‌های ایرانی با وجود آن که هر یک، ویژگی‌های خاص خود را دارند، در عین حال شباهت‌هایی هم با یکدیگر دارند. در ایران و خارج از ایران، محققان زیادی درباره‌ی گویش مناطق مختلف تحقیقاتی انجام داده‌اند و تعریف‌هایی ارائه داده‌اند، یکی از این محققان خانم ایران کلباسی است که

گویش را این گونه، تعریف میکند: «گویشها شاخه‌هایی از یک زبان واحد هستند، مثلا گویشهای فارسی، تاتی، کردی، بلوچی، مازندرانی، گیلکی و غیره. گویشهای گوناگون یک زبان ایرانی هستند که من آن را زبان ایرانی نخستین نامیده‌ام». اشتباهی که خیلی‌ها می‌کنند این است که گویشهای موجود ایرانی را گویشهای زبان فارسی می‌دانند، در صورتیکه گویشهای ایرانی شاخه‌هایی از زبان فارسی نیستند، گویشهای ایرانی و زبان فارسی هردو از یک زبان واحد که همان زبان ایرانی نخستین است جدا شده‌اند. بنابراین این اشتباه است که بگوییم «گویشهای زبان فارسی» یعنی اگر ما یک زبان ایرانی نخستین را در نظر بگیریم، آن گاه زبان فارسی در کنار گویشها قرار می‌گیرد، نه این که گویشها از زبان فارسی جدا شده باشند، تصور کنید چندین هزار سال پیش وقتی آریایی‌ها از روسیه به سوی جنوب سرازیر شدند. بخشی به هند و بخشی به ایران آمدند. آنهایی که به ایران آمدند، در آغاز زبان واحدی داشتند که همان زبان ایرانی نخستین است که بعدها به شاخه‌های گوناگونی پخش شد. یکی از این شاخه‌ها زبان فارسی است و سایر گویشهای ایرانی شاخه‌های دیگر این زبان واحد هستند. بنابراین نباید گویشهای ایرانی را شاخه‌ای از زبان فارسی بدانیم. مثلا گودی یک گویش ایرانی است و ترکی یکی از زبانهای است که در ایران به کار میرود، چون از زبان مادری دیگری است. گویشهای ایرانی از نظر آوایی، واژگانی و ساختاری استقلال دارند، ولی چون همراه با زبان فارسی «گویش فارسی» از زبان مادری واحدی جدا شده اند و مسلمان شباهت‌هایی با هم دارند (کلباسی ۱۳۸۷). چنانچه از توضیحات کلباسی (۱۳۸۷) مشاهده می‌شود، گویشهای متعدد ایرانی، هر یک در کنار زبان فارسی، شاخه‌ای از زبانهای ایرانی نخستین محسوب می‌شوند و نمی‌توان گویشها را شاخه‌هایی متشعب از زبان فارسی دانست. در حقیقت زبان فارسی امروز، خود یکی از گویشهای به جا مانده ی زبان فارسی میانه است. در این باره ژیلبر لازار در کتاب شکل‌گیری زبان فارسی می‌نویسد: «در واقع فارسی میانه زبانی مشترک، مبتنی بر گویشهای ایرانی جنوب غربی، فارس و خوزستان بود. پس از آنکه این زبان، ضمن پذیرفتن تغییرات محلی، قلمروی خود را به سوی شمال و شرق گسترش عظیم بخشید و به زبان مشترک سراسر ایران که همان فارسی باشد تبدیل گردید، طبعاً گونه‌های کاربردی این منطقه به اصل خود بیشتر وفادار ماندند (لازار ۱۳۸۴، ۵۸).

گردآوری گویش‌های محلی و پژوهشی درباره ی آنها از دیدگاه زبان‌شناسی اهمیت بسزایی دارد. هر یک از واژه‌های یک گویش نمایانگر گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی و فرهنگی ملت ماست و توصیف آنها می‌تواند در هر چه غنی‌تر کردن زبان فارسی و بازسازی زبانهای کهن مفید واقع شود. بهره‌گیری از عناصر گویش‌های مردمانی که در حوزه جغرافیایی یک ملت مجتمع اند، به ویژه عناصری همچون واژگان و ساختار دستوری گویش می‌تواند بسیاری از نیازهای زبان فارسی به واژه‌های معادل و تدوین ساختار دستوری را مرتفع می‌سازد، چون واژه‌هایی که از گویش‌ها و لهجه‌های نزدیک به یک زبان قرض گرفته می‌شوند به آسانی در آن زبان رایج شده و بکار می‌روند. بررسی تحول گویش‌ها در برخی مناطق با فارسی معیار و همچنین با یکدیگر فرق دارد. روند تطبیقی این گویش‌ها باید یکپارچه و دسته‌بندی آنها گذشته فرهنگی ایرانیان را روشن‌تر و در تاریخ، مردم‌شناسی، باستان‌شناسی و غیره می‌توان از آنها بهره‌های زیادی جست. چون این بررسی‌ها روابط ایرانیان را با برخی ملت‌های دیگر و نفوذ زبان فرهنگ آنان را در یکدیگر روشن می‌سازد. کلباسی در مقدمه کتاب «فارسی اصفهانی» (۱۳۷۰، ۱۴-۱۳) زبان را عبارت از یک نظام صوتی قراردادی می‌داند که به وسیله دستگاه گفتار آدمی تولید می‌گردد و افراد یک جامعه آن را برای ارتباط با یکدیگر بکار می‌برند. از آنجایی که هر زبانی در طول تاریخ خود تحت تأثیر عوامل چندی، از جمله عوامل جغرافیایی، فرهنگی و برخورد زبانها و جزآن، دستخوش دگرگونیهای فراوان میشود و گونه‌ها صورت‌های متفاوتی پدیدار می‌گردد. بدین ترتیب وی گویش را صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان می‌داند که برای سخن‌گویان دیگر صورت‌های زبانی قابل فهم نیست مانند: طبری، گیلکی، کردی و پشتو که مشتق از زبانهای ایرانی قدیم‌اند. وی در ادامه همین بحث لهجه را صورت تغییر یافته‌ای از یک زبان می‌داند که برای سخن‌گویان دیگر صورت‌های آن زبان قابل فهم باشند مانند: مشهدی، یزدی، کرمانی، شیرازی، فارسی افغانی و تاجیکی که مشتق از زبان فارسی دری‌اند. مدرسی نیز در کتاب «جامعه‌شناسی زبان» (۱۳۶۸، ۱۳۳) در بخش‌های گوناگونی‌های زبانی اصطلاح گویش را مربوط به تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی و گونه‌های زبانی و اصطلاح لهجه را در مورد تفاوت‌های تلفظی آنها به کار گرفته است. به این ترتیب، هر زبانی ممکن است دارای گویش‌های مختلف (گونه‌هایی که اختلافات واژگانی، تلفظی و ساختاری دارند و نیز لهجه‌های گوناگون) گونه‌هایی که تنها تفاوت‌های تلفظی دارند، باشد. پس بطور کلی می‌توانیم بگوییم که لهجه به توصیف آن جنبه از تلفظ که تعیین کننده آن است که فرد سخن‌گو از کدام منطقه جغرافیایی و از چه طبقه اجتماعی است، محدود می‌شود. اما گویش به توصیف مشخصه‌های دستوری و واژگانی و بعلاوه تلفظی می‌پردازد. مدرسی نیز همانند سایر زبان‌شناسان در دنباله بحث، برای تشخیص زبان و گویش که میان معیارهای زبانی همچون قابلیت فهم پذیری متقابل، نظام نوشتاری واحد، گستردگی واژگان و خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی همچون معیارهای سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی می‌پردازد و مهمترین و معمول‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص زبان از

گوش، معیار فهم پذیری متقابل یا قابلیت فهم متقابل می‌داند و بر این اساس معتقد است که هر گاه گویندگان دو گونه زبانی، بدون هیچ گونه آموزش آگاهانه بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، می‌توان آن دو گونه را گوش‌های متفاوت یک زبان واحد دانست اما هرگاه تفهیم و تفاهم میان گویندگان آنها امکان پذیر نباشد، باید آنها را دو زبان جداگانه بحساب آورد. هادسن نیز در کتاب «جامعه شناسی زبان» (۱۹۹۱، ۳۲-۳۱) با استفاده از (۱) و (۲) (۲۰۰۵) «گونه زبانی» را اصطلاح عامی می‌داند که برای تمام صورتهای مختلف یک زبان به کار گرفته می‌شود و اصطلاح «گوش» را مربوط به اختلافات هم زمان تلفظی، دستوری و واژگانی گونه‌های زبانی و اصطلاح «لهجه» را در مورد تفاوت‌های تلفظی آنها می‌داند. از دیدگاه آنها، هر «زبانی» ممکن است دارای «گوش‌های» مختلف و «لهجه‌های» گوناگون باشد. ب: زبان‌شناسان ایرانی در مورد تعریف و معیارهای تشخیص «لهجه» و «گوش» اختلاف نظر هایی دارند. به عنوان نمونه، نائل خانلری (۱۳۶۵) از تمام گونه‌های جغرافیایی زبان فارسی مانند کردی، گیلکی، بلوچی و شیرازی به عنوان «گوش» هایی از زبان فارسی یاد میکند در حالی که صادقی (۱۳۶۴) کاربرد اصطلاح «لهجه» را برای آن دسته از زبان‌های ایرانی که از منشا غیر فارسی گرفته شده اند و اصطلاح «گوش» را برای صورتهای محلی فارسی که تفاوت‌های کم و بیش آشکاری دارند، پیشنهاد می‌کند. در ادامه برخی از معیارهایی که زبان‌شناسان برای تمایز مفاهیم «زبان»، «گوش» و «لهجه» پیشنهاد کرده اند می‌آید. از نظر هادسن (۲۰۰۰)، (۴۵۷) چیمبرز، ترادگیل (۱۹۹۸، ۵)، (مدرسی ۱۳۶۸، ۱۳۴) و جهانگیری (۱۳۷۸، ۴۳) مهم‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص «زبان» از «گوش»، فهم پذیری متقابل است به این معنا که، اگر گویشوران دو گونه زبانی، بدون آموزش آگاهانه بتوانند گونه زبانی یکدیگر را در حد معمول درک کنند، آن دو گونه، دو «گوش» متفاوت از یک «زبان» و از حد محسوب می‌شوند و در غیر این صورت دو زبان جداگانه هستند. ۲- لاینز (۱۹۹۰، ۲۶۸) بارزترین تفاوت میان «لهجه» و «گوش» را در این می‌داند که «لهجه» فقط محدود به اختلافات آوایی است و «گوش» علاوه بر تفاوت‌های آوایی، تفاوت‌های دستوری و واژگانی را نیز در بر می‌گیرد. ۳- ترادگیل (۱۹۹۴) دو دسته معیار شامل معیارهای زبانی و معیارهای غیر زبانی دیگری را برای تمایز «زبان» و «گوش» پیشنهاد می‌کند. معیارهای زبانی او شامل نظام نوشتاری، گستردگی واژه‌ها، خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی مشتمل بر اعتبار اجتماعی، مرزهای سیاسی، گستردگی قلمرو جغرافیایی، کاربرد اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. از منظر او هر گونه‌ای که از حیث معیارهای فوق، بر گونه دیگر تفوق داشته باشد، «زبان» و گونه پایین تر، «گوش» از آن «زبان» محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، او به معیار سلسله مراتبی گونه زبانی در تمایز «زبان» و «گوش» معتقد است. اما جهانگیری (۱۳۷۸، ۴۷) معتقد است که با هیچ کدام از معیارهای فوق نمی‌توان به طور قاطع حد و رسم یک «زبان»، «گوش» یا یک «لهجه» را مشخص نمود و صورتهای مختلف گفتار را به «زبان»، «لهجه» و مقولات دیگر دسته بندی کرد. از نظر او تمام معیارهای تمایز «زبان»، «گوش» و «لهجه» نسبی و قراردادی بوده و بر اساس ذات طبیعی استوار نیست. او معتقد است که در تحلیل نهایی ناچار باید به این نتیجه رسید که تعبیری مانند «زبان» در مقابل «گوش» و «گوش» در مقابل «لهجه» در واقع، فاقد عینیت بیرونی اند، به طوری که یک گونه زبانی بسته به این که مجموعه مشخصه‌های معیار را به طور قراردادی چگونه انتخاب کرده باشیم، می‌تواند هر یک از مفاهیم فوق را در بر گیرد، و بنابراین بخشی از تفاوت‌های «زبان» و «گوش» زبانی است و بخشی دیگر عقیده‌ای است یعنی بستگی به ملاحظات فرا زبانی دارد. از مجموع این نظریات چنین بر می‌آید که باید تعبیر «زبان»، «گوش» و «لهجه» را در نظر گرفتن معیارهای زبانی و غیر زبانی از جمله معیارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر کشور تعریف کرد. باید توجه داشت که عدم توافق زبان شناسان در خصوص ارائه تعریف واحدی از «زبان»، «گوش» و «لهجه» خللی بر اساس پژوهش‌های زبان شناختی و گوش شناختی وارد نمی‌کند زیرا همه گونه‌های زبانی، علی رغم برجسب شناسایی یا جایگاه اجتماعی و سیاسی شان، از لحاظ زبان شناختی به یک اندازه دارای اعتبار بوده و دارای اصول و ساخت زبانی منظم می‌باشند. اصطلاح گوش علاوه بر جنبه‌های تلفظی، توصیف کننده ی مشخصات دستوری و واژگانی نیز می‌باشد. و به کارگیری گوش مستلزم یادگیری و آموزش است. (یول ۱۹۹۶، ۲۵۶). اصطلاحات «زبان»، «لهجه» و «گوش» در مباحث مختلف زبان شناسی به طور گسترده‌ای بکار می‌روند. زبان شناسان هم در مورد این اصطلاحات توافق کامل ندارند و اصولاً تعریف جامعی که مورد پذیرش همه باشد برای آنها ارائه نشده است. به همین جهت این اصطلاحات در منابع مختلف با محتوایی کم و بیش متفاوت به کار گرفته شده‌اند. به نظر برخی از زبان شناسان «گونه» اصطلاحی خنثی است که به طور کلی در مورد هر نوع زبانی بکار گرفته می‌شود مانند گونه رسمی، گونه گفتاری، گونه معیار و غیره. به نظر ترادگیل (۱۹۹۴، ۱۷) «گونه» اصطلاح عامی است که برای زبان‌های متفاوت و غالباً برای شکل‌های مختلف یک زبان بکار گرفته می‌شود.

به نظر مدرسی (۱۳۶۸، ۱۳۳) اصطلاح گویش در مورد تفاوت‌های تلفظی، دستوری و واژگانی گونه‌های زبانی و اصطلاح لهجه در مورد تفاوت‌های تلفظی آن‌ها به کار گرفته می‌شود. به این ترتیب، هر زبانی ممکن است دارای گویش‌ها مختلف و لهجه‌های گوناگون باشد.

هادسن (۱۹۹۶، ۳۱) می‌گوید: این بخش از فرهنگ ماست که بین «زبان» و «گویش» تمایز قائل شویم. ممکن است ما از این نظر میان فرهنگمان و فرهنگ‌های دیگر تمایز قائل شویم و در حالی که چنین تمایزی وجود ندارد.

بنا به گفته (هاگن ۱۹۹۶) این حالت در انگلستان وجود داشت تا زمانی که اصطلاح گویش در دوره رنسانس از یونانی گرفته شد. در حقیقت ما تفاوت بین «زبان» و «گویش» را ناشی از تاثیر فرهنگ یونانی می‌دانیم چون این تفاوت در زبان یونانی به خاطر وجود تعدادی گونه‌های نوشتاری کاملاً متمایز که در زبان یونانی باستان کاربرد داشتند و هر یک به حوزه جداگانه‌ای مربوط می‌شد برای نوعی خاصی از ادبیات بکار می‌رفت، به وجود آمد. بنابراین معنای اصطلاحات یونانی که در انگلیسی به صورت اصطلاحات «Language» و «Dialect» ترجمه شدند در حقیقت کاملاً متفاوت از معنای امروزی است که این واژه‌ها در زبان انگلیسی دارند. وی در ادامه برای تفاوت بین زبان و گویش دو معیار «حجم» و «اعتبار» را مطرح می‌کند. از نظر حجم، حجم زبان از گویش بیشتر است یعنی اقلام بیشتری را در خود دارد و از نظر اعتبار، زبان دارای اعتباری است که گویش فاقد آن است.

از دیدگاه سلسله مراتبی هاگن (۱۹۹۶، ۹۹) می‌گوید که زبان به عنوان اصطلاحی مافوق می‌تواند بدون اشاره به گویش‌ها بکار گرفته شود ولی گویش بی معناست مگر اینکه اشاره شود که گویش‌های دیگر زبانی وجود دارد کم آن‌ها به آن تعلق دارند. بر اساس نظر مونت گومری گویش به زبان گونه‌های یک زبان اطلاق می‌شود که از لحاظ تلفظی، دستوری و واژگان با هم متفاوت هستند. به نقل از مک یولای (۲۰۰۱، ۲) و لهجه به زبان گونه‌هایی اطلاق می‌شود که تنها از نظر تلفظی با هم متفاوت هستند. در این رابطه شیلینگ استس (۲۰۰۱، ۳۱۳) هم معتقد است که لهجه فقط به سطح واجی یا آوایی زبان و گویش به ویژگی‌های تمام سطوح زبانی اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد که در مورد گویش و لهجه، زبان‌شناسان با هم، هم عقیده اند و اختلاف نظرات بیشتر در مورد تفاوت زبان و گویش وجود دارد. هر چند که در مورد تعریف لهجه و گویش در آثار مربوط به گویش‌شناسی در زبان فارسی اختلاف نظر‌هایی وجود دارد. مثل برخی از زبان‌شناسان از تمام گونه‌های جغرافیایی زبان فارسی مانند کردی، گیلکی، بلوچی، شیرازی و غیره به عنوان گویش یاد می‌کنند (خانلری ۱۳۶۵، ۳۰۳-۲۸۲) برخی معتقدند که بهتر است برای آن دسته از لهجه‌های ایرانی که از منشأ غیر فارسی گرفته شده اند واژه لهجه بکار برده شود گویش به صورت‌های محلی فارسی که تفاوت‌های کم و بیش آشکاری دارند اختصاص یابد (صادقی ۱۳۶۴، ۱۰۵) (برای تشخیص زبان و گویش از یکدیگر به طور کلی از دو گروه معیارهای زبانی و غیر زبانی استفاده می‌شود که این معیارها نه مطلق هستند و نه بر یکدیگر منطبق. مهم‌ترین و معمول‌ترین معیار زبان شناختی برای تشخیص زبان از گویش، فهم پذیری متقابل است) (مدرسی ۱۳۶۸، ۱۳۶-۱۳۴) معیاری که تقریباً در بیشتر تعریف‌های زبان‌شناسان برای زبان و گویش دیده می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت، هرگاه دو گونه، دو گویش متفاوت از یک زبان واحد محسوب می‌شوند و در غیر این صورت دو زبان جداگانه هستند. همچنین ملاک‌های دیگری هم برای تشخیص زبان از گویش پیشنهاد شده است مانند ارزش و اعتبار اجتماعی، نظام نوشتاری، گستردگی واژگان، خویشاوندی تاریخی و معیارهای غیر زبانی از قبیل مرزهای سیاسی، قلمرو جغرافیایی گسترده، کاربرد اجتماعی و فرهنگی که بعضی از زبان‌شناسان از معیار سلسله مراتبی در تعریف زبان و گویش استفاده می‌کنند. بر اساس نظر آمن (۱۹۸۷، ۷-۳) زبان مجموعه‌ای از گونه هاست و گونه‌ها عناصر زبان‌ها هستند. گونه‌های استاندارد و گویش‌ها انواع مختلف چنین عناصری هستند. بنابراین یک زبان می‌تواند دارای گویش‌ها و یکم یا چند گونه ی استاندارد باشد. از نظر کورت من (۱۹۹۹) زبان مجموعه‌ای از گویش‌ها و گونه‌هایی است که دارای ویژگی‌های اصلی مشترکی هستند. مثلاً هر کسی که یک گویش انگلیسی را صحبت می‌کند زبان انگلیسی صحبت می‌کند، گویش، گونه‌ای از زبان است که در بعضی واژگان، دستور و تلفظ از شکل‌های دیگر همان زبان متفاوت است. گویش‌ها، ویژگی گروه‌های اجتماعی است. از نظر جهانگیری (۱۳۷۸)، معیارهای بالا برای تشخیص زبان از گویش فاقد اعتبار علمی اند چرا که مثلاً گستردگی و تنوع واژگان مستقیماً وابسته به ساختارهای محیطی از جمله وضعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و مانند این‌هاست و پیوسته رابطه‌ای منطقی میان ویژگی‌های جامعه و گونه زبان رایج در آن از نظر تنوع واژگانی وجود دارد. از طرف دیگر وسعت و گستردگی زبان یک مسئله ی نسبی است و نمی‌توان معیار مشخصی بدست داد که بر اساس آن بتوان به گونه‌ای واحد، اطلاق زبان یا گویش کرد. مسئله ی وجهه اجتماعی هم عاملی متغیر، نسبی و غیر ثابت است که نمی‌تواند ارزش زبان‌شناسی داشته باشد. معیار معمول و فنی‌تر یعنی درک مشترک میان سخن‌گویان هم نمی‌تواند معیار معتبری برای تمیز زبان، گویش و لهجه از یکدیگر باشد. اول اینکه درجه نسبی درک مشترک می‌تواند با نظر

سخنگویان در این باره که آن‌ها به یک زبان واحد سخن می‌گویند یا نه، تضاد داشته باشد. دوم اینکه درک مشترک یک مسئله نسبی است که می‌تواند از درک کامل تا عدم درک متغیر باشد. سوم اینکه گونه مجاور خود در دو سو دارای درجه بالایی درک مشترک و با گونه دو سر طیف فاقد درک مشترک باشد. به عبارت دیگر درک مشترک میان گونه‌های هم جوار دارای خصلت انتقال پذیری است که یکی بودن زبانی میان آن‌ها انتقال پذیر نیست. چهارم اینکه درک مشترک در واقع عملاً رابطه میان سخنگویان است به عبارت دیگر میزان درک مشترک، پیش از آن که وابسته به میزان تشابهات زبانی باشد، به وضعیت‌های سخنگویان متکی خواهد بود. مسئله دیگر میزان تجربه‌ای است که هر یک از سخنگویان از گونه زبانی دیگری دارد. نگرش دیگری که جهانگیری در تبیین دو مقوله زبان و گویش دارای اشکال می‌داند این است که گویش‌ها را گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد تلقی می‌کنند. او می‌گوید که در این نگرش مشکلات عمده‌ای وجود دارد. مثلاً منظور از گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان، مشخص نیست و اینکه میان گونه‌های هم جوار نمی‌توان مرز طبیعی و بی‌شماری از هر زبان به دست داد. همین طور اشکال دیگر این است که در تبیین گونه‌های مختلف و متنوع یک زبان واحد، چه مقدار تفاوت زبانی لازم است تا دو گونه نسبت به یکدیگر زبان یا گویش به حساب آیند. از نظر (جهانگیری ۱۳۷۸، ۴۶-۴۲) تعابیری مانند زبان در مقابل گویش و گویش در مقابل لهجه در واقع فاقد عینیت بیرونی اند و به طوری که یک گونه زبانی بسته به این مجموعه‌ی مشخصه‌های معیار را به طور قراردادی چگونه انتخاب کرده باشیم می‌تواند هر یک از مفاهیم فوق را در بر گیرد. بنابراین، تفاوت زبان و گویش بخشی زبانی است و بخشی عقیده‌ای که بستگی به ملاحظات فرازبانی دارد. پس باید زبان، لهجه و گویش را در محدوده‌ی هر کشور با در نظر گرفتن شرایط زبانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن تعریف کرد.

بنا به گفته ترادگیل (۱۹۹۴)، ۳) غالباً مفید است که گویش‌ها گونه‌های یک زبان یا بخش‌های فرعی یک زبان خاص در نظر گرفت. به هر صورت می‌توان گفت که گویش‌ها از لحاظ سلسله مراتبی در جایگاه پایین تری از زبان قرار دارند. به هر حال نکته مهم برای زبان شناسان و یک پژوهش زبانی این نیست که انتخاب کنیم آیا یک گونه‌ای را زبان بنامیم یا گویش یا یک گونه‌ی خاص را گونه معیار فرض کنیم بلکه نکته مهم این است که همه گونه‌های زبان علیرغم برچسب یا وجهه و جایگاه اجتماعی و سیاسی شان به یک اندازه از لحاظ زبان شناسی خوش ساخت هستند و بر طبق الگوها و قوانین دقیقی عمل می‌کنند. دبیری مقدم در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان، گونه گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی» (۱۳۸۷) «زبان»، «گویش»، «لهجه» و «گونه» را همسو با آرای زبان شناسان و صاحب‌نظران بین‌المللی اینگونه تعریف می‌کند: «زبان»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل ندارند زبان‌اند. «گویش»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی و واجی و واژگانی و یا دستوری مشاهده می‌شود، گویش‌های یک زبان‌اند «لهجه»: دو گونه‌ی زبانی که سخنگویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه فقط تفاوت‌های آوایی و (واجی) دیده می‌شود لهجه‌های یک زبان‌اند. «گونه»: اصطلاحی است خنثی که همچنان که در تعریف «زبان»، «گویش» و «لهجه» مشاهده می‌کنیم، می‌توان آن را به عنوان کلی اطلاقی کلی به کار برد. بر اساس تعاریف و معیارهای ذکر شده برای شناخت ماهیت زبان، گویش و لهجه، می‌توان گویش کردی گروسی را بر اساس معیارهای زبانی و زبان شناختی یکی از گویش‌های زبان کردی دانست چون گویندگان گویش‌های متفاوت بدون هیچ گونه آموزش آگاهانه‌ای می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و از آنجایی که تفهیم و تفاهم میان گویندگان گویش‌های مختلف کردی با گویشوران زبان فارسی امکان پذیر نیست لذا باید زبان کردی و گویش‌های متفاوت آن و زبان فارسی را دو زبان جداگانه از معیارهای گسترده‌ی و دارا بودن نظام نوشتاری به تمایز بین زبان و گویش می‌پردازد. زبان شناسان در خصوص تعریف واژه‌های زبان، گویش و لهجه و معیارهای تفکیک آنها از یکدیگر، اتفاق نظر ندارند و هر کدام در خصوص تمایز این

واژه‌ها از یکدیگر، نظر خاصی دارند اما آنچه مسلم است این که اکثر زبان شناسان در خصوص معیارهای تمایز میان «زبان» و «گویش» اختلاف نظرهایی دارند که در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود: الف: مدرسی (۱۳۶۸)

تحلیل داده‌های پژوهش

- فرایند ترکیب (واژه‌های مرکب)

مراد از ترکیب، فرایندی است که از رهگذر آن دست کم دو واژه به هم می‌پیوندند و یک واژه‌ی مرکب می‌سازند. هر واژه‌ی مرکب یک واحد مستقل واژگانی است و با گروه‌های نحوی تفاوت دارد. (طباطبایی ۱۳۸۶، ۱۸۶)

اسم مرکب

اسمی است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شده باشند مانند: چهار راه، مداد پاک کن (خانلری ۱۳۷۷)

۲-۳-۴- فرایند اشتقاق (واژه‌های مشتق)

واژه‌هایی هستند که بیش از یک جزء (تکواژ) دارند، یکی از این تکواژها، معنی دار و بقیه دارای نقش اند. به عبارت دیگر بقیه «وند» هستند (علوی مقدم ۱۳۸۹، ۱۵۱). از دیدگاه افراشی (۱۳۸۹، ۸۵) در نتیجه عملکرد فرایند اشتقاق، وندهای اشتقاقی به تکواژ پایه افزوده می‌شوند و واژه مشتق پدید می‌آید.

ابتدا وندهای اشتقاقی در گویش گروسی را معرفی می‌کنیم سپس به تحلیل اسم‌ها و صفت‌های مشتق در این گویش می‌پردازیم.

۳-۳-۳- فرایند اشتقاق - ترکیب (واژه مشتق- مرکب)

واژه‌های مشتق-مرکب همانطور که از اسم آن‌ها پیداست هر دو فرایند اشتقاق و ترکیب در آن‌ها رخ داده است. بنابراین باید شامل دو یا تعداد بیشتری پایه و حداقل یک وند باشند. «در این فرایند واژه‌هایی ساخته می‌شوند که حداقل دو جزء معنی دار و علاوه بر آن یک، دو یا چند وند داشته باشند. به عبارت دیگر، حداقل دو تکواژ معنی دار و حداقل یک وند، لازمه‌ی ساخت کلمه‌ی مشتق مرکب است» (علوی مقدم ۱۳۸۹، ۱۵۱). وند به صورت پیشوند، بیناوند، پسوند یا مجموعه‌ای از چند وند با دو یا چند پایه‌ی واژگانی ترکیب می‌شود.

فرایند اشتقاق - ترکیب (واژه مشتق- مرکب)

واژه‌های مشتق-مرکب همانطور که از اسم آن‌ها پیداست هر دو فرایند اشتقاق و ترکیب در آن‌ها رخ داده است. بنابراین باید شامل دو یا تعداد بیشتری پایه و حداقل یک وند باشند. «در این فرایند واژه‌هایی ساخته می‌شوند که حداقل دو جزء معنی دار و علاوه بر آن یک، دو یا چند وند داشته باشند. به عبارت دیگر، حداقل دو تکواژ معنی دار و حداقل یک وند، لازمه‌ی ساخت کلمه‌ی مشتق مرکب است» (علوی مقدم ۱۳۸۹، ۱۵۱). وند به صورت پیشوند، بیناوند، پسوند یا مجموعه‌ای از چند وند با دو یا چند پایه‌ی واژگانی ترکیب می‌شود.

فرایند تکرار

تکرار از فرایندهای مهم واژه‌سازی در زبان فارسی است. در این شیوه، تمام یا بخشی از پایه، در سمت چپ یا راست آن تکرار می‌شود که گاه با افزوده‌هایی همراه است (رضایتی کیشه خاله ۱۳۹۴، ۲) هسپلمث (۲۰۱۰) ولیر (۲۰۰۹) تکرار را فرایندی ساختوازی می‌دانند که در آن همه‌ی پایه یا بخشی از آن تکرار می‌شود.

تکرار در دو نوع کامل و ناقص از سوی زبان‌شناسان (شقایق ۱۳۸۹، هسپلمث ۲۰۱۰ و بانر ۲۰۰۴) بررسی شده است. در تکرار کامل کل پایه تکرار می‌شود بدون آنکه هیچ تغییری در پایه ایجاد شود.

«گاه فرایند تکرار به جای آنکه تمام پایه را تکرار کند، فقط قسمتی از آن را تکرار می‌کند و به این سبب تکرار ناقص نام می‌گیرد. بخش مکرر را به نسبت آنکه به خودی خود هویتی مستقل ندارد، هیچ گاه به تنهایی به کار نمی‌رود همیشه نیاز به پایه‌ای دارد که آنرا وند می‌نامیم. وند مکرر نه تنها هویت آوایی مستقل ندارد، بلکه ساختمان آن نیز، تکرار ناقص پایه و به نوعی هم شکل با آن است. از طرف دیگر، هویت معنایی نیز ندارد، یعنی فاقد معناست. وند مکرر، مفاهیمی از قبیل شدت، تاکید و مقوله‌سازی (با نشان دادن جنس و قسم) را به معنای واژه پایه می‌افزاید» (شقایق ۱۳۸۹، ۱۱۲)

۵-۳-۴- وام‌گیری یا قرض‌گیری واژگانی

از نظر عزیز محمدی (۱۳۸۲، ۷۲)، ورود الفاظ و ساختهای زبانی به زبان دیگر را قرض‌گیری می‌نامند.

وام‌گیری به معنای استفاده‌ی یک زبان از واژه‌ها و اصطلاحات زبان‌های دیگر است. وام واژه‌ها یا واژه عاریتی واژه‌ای است که از زبانی به زبان دیگر وارد شده است. برای نمونه، واژه‌ی ترومپت، از زبان فرانسوی به فارسی راه یافته است و به همان شکل متداول شده است.

شقایق (۱۳۸۹، ۱۲۹) وام‌گیری را این گونه توضیح می‌دهد: «در وام‌گیری، واژه‌ای از زبان «الف» مستقیماً وارد زبان «ب» می‌شود. این واژه پس از ورود به زبان «ب» بر طبق قواعد آوایی زبان مقصد تغییراتی پیدا می‌کند تا تلفظ

آن برای گویشوران آسان شود». بر اساس نظر آراتو (۱۳۸۴، ۱۸۴) وام‌گیری زبانی، فرایندی است که طی آن یک زبان یا گویش، عناصری از یک زبان یا گویش دیگر را در خود می‌پذیرد.

جدول ۴ - ۲۴ جدول فراوانی یا بسامد فرایندهای واژه سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کُردی

فرایند واژه سازی	نوع کلمه	تعداد	درصد	تعداد کل
ترکیب اسم مرکب	۱۲۳	۱۵/۷۶	۷۸۰	
ترکیب صفت مرکب	۱۱۵	۱۴/۷۴	۷۸۰	
اشتقاق اسم مشتق	۱۰۶	۱۳/۵۸	۷۸۰	
اشتقاق صفت مشتق	۱۰۱	۱۲/۹۴	۷۸۰	
اشتقاق ترکیب اسم مشتق مرکب	۸۱	۱۰/۳۸	۷۸۰	
اشتقاق ترکیب صفت مشتق مرکب	۳۶	۴/۶۱	۷۸۰	
تکرار اسم	۸۷	۱۱/۱۵	۷۸۰	
تکرار صفت	۳۰	۳/۸۴	۷۸۰	
قرض‌گیری اسم	۷۲	۹/۲۳	۷۸۰	
قرض‌گیری صفت	۲۹	۳/۷۱	۷۸۰	

محک فرضیه‌های پژوهش

سوال اول پژوهش

۱-طبق قواعد ساختواژی، اسم‌های گویش کُردی گروسی چگونه نمود پیدا می‌کنند؟

- فرضیه اول پژوهش

۱-اسم‌های گویش کُردی گروسی ساخت‌های ساده و ناساده یعنی(مشتق، مرکب و مشتق مرکب) دارند.

-محک فرضیه اول(بحث و نتیجه گیری)

با بررسی نمونه‌های پژوهش در فصل چهارم مشخص شد که واژه‌ها با مقوله اسم، به لحاظ ساختمان دارای ساخت‌های ساده، مشتق و مشتق مرکب هستند. واژه‌های ساده یا بسیط واژه‌هایی با یک تکواژ هستند و جزء تکواژهای آزاد محسوب می‌شوند که به عنوان پایه از آنها یاد می‌شود و در ساخت‌های دیگر، پایه‌ی ساخت واژه‌های جدید محسوب می‌شوند نظیر کتابخانه. واژه‌های ساده شامل اسم و صفت می‌باشند که هم دارای معنای مستقل هستند و هم کاربرد آزاد دارند. واژه‌های غیر بسیط (نا ساده) دارای ساختمانی با بیش از یک تکواژ هستند، این نوع واژه‌ها خود دارای گونه‌های مشتق، مرکب و مشتق مرکب هستند. واژه‌های مشتق، واژه‌هایی هستند با یک تکواژ آزاد یا پایه و یک یا چند تکواژ وابسته یا دستوری. واژه‌ها با مقولات اسم و صفت جزء فهرست باز محسوب می‌شوند اما حروف اضافه و حروف ربط به فهرست بسته تعلق دارند. واژگان مرکب هم دارای دو یا چند تکواژ آزادند که مقولات و اجزای مختلف کلام دارای چنین ساخت‌هایی هستند از جمله: اسم و صفت.

برخی دیگر از واژگان دارای ساختمان مشتق مرکب هستند بدین معنی که هم دارای ویژگی‌های مشتق‌اند و هم مرکب. برخی از مقوله‌های واژگانی اسم و صفت دارای چنین ساختمان واژگانی هستند.

از میان ۴۷۰ واژه اسم بررسی شده در این تحقیق در گویش گروسی، ساخت ۳۱۰ واژه اسم و میزان فراوانی آنها به این شیوه است. جدول فراوانی و بسامد فرایندهای واژه سازی ترکیب، اشتقاق و اشتقاق ترکیب در ساخت اسم در گویش گروسی زبان کردی

ساختمان واژه	تعداد واژه	درصد فراوانی
مشتق	۱۰۶	۳۴/ ۱۹
مرکب	۱۲۳	۳۹/۶۷
مشتق مرکب	۸۱	۲۶/۱۲

در این گویش در حوزه ی اسم های مرکب از این ساخت ها استفاده شده است:

۱- اسم+اسم=اسم / مانند: براژن(زن برادر)=بر(اسم؛برادر)+ژن(اسم؛زن)

۲- اسم+صفت=اسم / مانند: باوه گوره(جد، پدرپدر بزرگ)=باوه(اسم؛پدر بزرگ)+گوره(صفت؛بزرگ)

۳- اسم+بن فعل(مضارع)=اسم / مانند: ئوردان(ملاقه)=ئاو(اسم، آب)+ردان(بن فعل، گردان)

۴- صفت+اسم=اسم / مانند: بان مائل(بام پشت بام)=بان(صفت؛بالا)+مائل(اسم، خانه)

با توجه به تحلیل های انجام شده در فصل چهارم و میزان فراوانی و بسامد واژه های مشتق، مرکب و مشتق مرکب، نتیجه می گیریم که اسم های گویش گروسی ساخت های ساده و ناساده(مشتق، مرکب و مشتق مرکب) دارند و فرضیه اول پژوهش تایید می شود.

۲-۲-۵- سوال دوم پژوهش

۲-صفت های گویش کردی گروسی با استفاده از کدام قواعد ساختوازی ساخته می شوند؟

فرضیه دوم پژوهش

۲-صفت های گویش گروسی با استفاده از قواعد ساخت کلمات مرکب و مشتق مرکب ساخته می شوند.

محک فرضیه دوم (بحث و نتیجه گیری)

در حوزه ی صفت های مرکب در گویش گروسی زبان کردی از این ساخت ها استفاده شده است.

۱- اسم+صفت=صفت / مانند: به ش خوریاگ~(ستمیدیه)=به ش(اسم؛سهم)+سارد(صفت؛خورده شده، از بین رفته)

۲- اسم+بن فعل(مضارع)=صفت / مانند: دله خوه ر(دلخور، نگران)=دله(اسم؛دل)+خوه ر(بن فعل؛خور)

۳- صفت+صفت=صفت / مانند: چه فت چیه ل(کج و معوج)=چه فت(صفت؛کج)+چیه ل(صفت؛معوج)

از میان ۳۱۱ واژه ی صفت در این پژوهش، ساخت واژگانی صفات به این شیوه است.

جدول فراوانی و بسامد فرایندهای واژه سازی در ساخت صفت در گویش گروسی زبان کردی

ساختمان واژه	تعداد واژه	درصد فراوانی
مشتق	۱۰۱	۳۲/ ۴۷
مرکب	۱۱۵	۳۶/ ۹۷
مشتق مرکب	۳۶	۱۱/ ۵۷

تکرار	۳۰	۹/۶۴
قرض گیری	۲۹	۹/۳۲

طبق این آمار در این گویش صفات مرکب و مشتق به میزان فراوانی وجود دارد.

با توجه به تحلیل‌های انجام شده در فصل چهارم، در ساخت صفت‌های گویش گروسی از فرایندهای ساختوازی ترکیب، اشتقاق، ترکیب-اشتقاق، تکرار و قرض‌گیری استفاده می‌شود و پربسامدترین فرایند ترکیب و اشتقاق است البته فرایند تکرار جزء دستاوردهای فرعی پژوهش است. پس با توجه به این مطالب، فرضیه دوم پژوهش تایید نمی‌شود.

سوال سوم پژوهش

۳- کدام یک از فرایندهای واژه‌سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کُردی کاربرد بیشتری دارد؟

- فرضیه سوم پژوهش

۳- فرایندهای واژه‌سازی اشتقاق، ترکیب، اشتقاق-ترکیب، سرواژه‌سازی و قرض‌گیری بیشترین کاربرد را در ساخت اسم و صفت در گویش کُردی گروسی دارند.

- محک فرضیه سوم (بحث و نتیجه‌گیری)

از میان ۷۸۰ واژه‌ی بررسی شده (اسم و صفت) در این پژوهش، ساخت واژگانی کلمات بدین شیوه است.

جدول تحلیل فراوانی و بسامد فرایندهای واژه‌سازی در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کُردی

ساختمان واژه	فرایند واژه‌سازی	تعداد واژه	درصد	تعداد کل واژه‌ها
مشتق (اسم)	اشتقاق	۱۰۶	۱۳/۵۸	۷۸۰
مشتق (صفت)	اشتقاق	۱۰۱	۱۲/۹۴	۷۸۰
مرکب (اسم)	ترکیب	۱۲۳	۱۵/۷۶	۷۸۰
مرکب (صفت)	ترکیب	۱۱۵	۱۴/۷۴	۷۸۰
مشتق مرکب (اسم)	اشتقاق ترکیب	۱۰/۳۸۸۱		۷۸۰
مشتق مرکب (صفت)	اشتقاق ترکیب	۳۶	۴/۶۱	۷۸۰
اسم	تکرار	۸۷	۱۱/۱۵	۷۸۰
صفت	تکرار	۳۰	۳/۸۴	۷۸۰
اسم	قرض‌گیری	۷۲	۹/۲۳	۷۸۰
صفت	قرض‌گیری	۲۹	۳/۷۱	۷۸۰

با بررسی‌های صورت گرفته فرایند ترکیب با بسامد بالایی یکی از فعال‌ترین فرایندهای واژه‌سازی در گویش گروسی زبان کُردی است. بدین معنا واژگان پایه که همان تکواژهای آزاد هستند با پیوستن به یکدیگر واژه‌های نوینی را می‌سازند. واژگان ساده و بنیادی که رکن اصلی واژگان زبان هستند خود قابلیت بسیاری از فرایندهای واژه‌سازی از جمله اشتقاق و ترکیب را دارند.

فرایندهای ترکیب، اشتقاق، اشتقاق ترکیب و تکرار از اصلی‌ترین فرایندهای ساختوازی در گویش گروسی زبان کُردی هستند. غیر از این‌ها، فرایندهای دیگری (قرض‌گیری، اختصار سازی، قیاس، ترجمه و معادل سازی، تغییر معنایی و قیاس) نیز وجود دارند ولی دارای بسامدی پایین‌ترند و برخی نیز در حد صفرند.

با توجه به تحلیل داده‌های مربوط به وندهای اشتقاقی در فصل چهارم وندهای (-ی، -که ر، -دار، -زار، -وان، -انه، -چی، -ن، -دان و-گر) به ترتیب در حوزه ی اسم‌های مشتق و مشتق مرکب و وندهای (-یاگ، -گار، گ، -بی، -به ترتیب در حوزه ی صفات مشتق و مشتق مرکب و وند(ببناوند)(-و-) پر بسامدترین وندها در گویش گروسی زبان کردی هستند. البته وندهای اشتقاقی دیگری نظیر(-خواز، -یار، -مه ن، -سان، -چه، -انی، -جان، -کانی، -لخر، -بر، -ن، -ایی، -ون، -کات، -سه ر-وبارو غیره) در ساخت اسامی و صفات مشتق و مشتق مرکب استفاده می‌شوند اما فراوانی و بسامد بسیار کمی دارند.

با توجه به منابع استفاده شده در این پژوهش، اسم و صفتی که با استفاده از فرایند سرواژه سازی ساخته شود، بندرت یافت میشود پس این فرایند بسامد بسیار کم یا حتی در حد صفر در این گویش دارد. پس فرضیه سوم پژوهش با در نظر گرفتن بسامد فرایندواژه سازی «سرواژه سازی» تایید نمی شود ولی کاربرد فرایندهای واژه سازی «ترکیب، اشتقاق، اشتقاق-ترکیب و فرض‌گیری» در ساخت اسم و صفت در گویش گروسی زبان کردی تایید می‌شود